

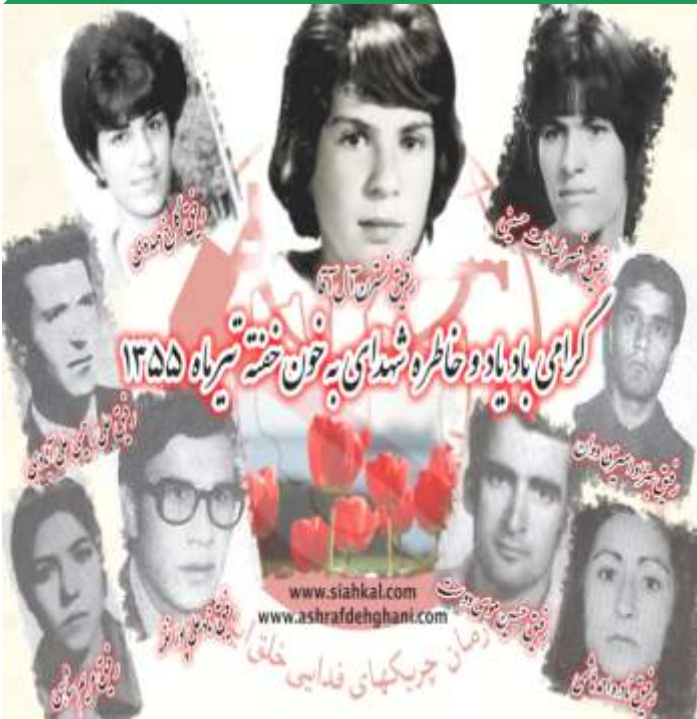
سرمقاله

جمهوری اسلامی و

نمایش دیدار از قتلگاه اوین

... دیدار سفرای کشورهای خارجی از سیاهچال اوین و تبلیغات رسوای ماورای آن در شرایطی صورت گرفت که در رابطه با این "مهمانی هتل اوین" معلوم شد که به جز تعداد انگشت شماری از قسمتها، اکثریت زندانیان در بندهای اوین حتی روحشان هم از این که هیات بزرگی در حال دیدار از اوین و مشاهده شرایط آن هستند با خبر نبودند. علاوه بر این مقامات رژیم برای محکم کاری درست پیش از دیدار سفراده ها زندانی سیاسی را از اوین نقل مکان داده و آنها را به نقاط دیگر منتقل کرده بودند و اطمینان حاصل شده بود که حتی یک زندانی سیاسی یا به قول رژیم امنیتی هم قادر به دیدار و گفتگو با این هیات نگردد. این واقعیت به نوبه خود تنها ماهیت فریبکار قدرت و قدرتهایی که برای تطهیر چهره سیاه جلادان حاکم بر ایران نیاز به چنین دروغهای گویلیزی دارند را روشن می سازد و مشت سازماندهندگان و مجریان و شرکت کنندگان در این شوی مسخره را باز می کند. ...

صفحه ۲



مصاحبه "راديو همراه" با رفیق چنگیز قبادی فر، پیرامون انتخابات در جمهوری اسلامی (۲)

.... همه این واقعیات نشون می دن که این ها (کاندیدها) از یک تبارند و در یک کشتی ای نشسته اند که خودشون می فهمند که اگر این کشتی سوراخ شود، همه سرنشینانش رفته اند. اینها با هم اختلاف دارند. اختلافات واقعی هم دارند. اختلافات ریشه های اقتصادی داره؛ ریشه های بچاپ بچاپ و دزدی داره؛ هر رئیس جمهوری که از هر جناح حکومتی بیاد روی کار معنی اش عوض شدن هزار شهردار و فرمانداره در سراسر کشوره که از باند طرف مقابل میان و یا از باند خودی میان و جایگزین نفر قبلی می شوند و این هم یعنی میلیاردها تومان و صد ها میلیارد تومان سهم از بابت چاپیدن اون ثروتهایی که در اختیار کسانی بوده که توی این موقعیت بودن و امکان این کار رو به اینها می دن. اینها اختلافات خیلی مشخصی دارند ولی پادمون نره که هر دو در یک کشتی ای نشسته اند که می فهمند که اگر این کشتی سوراخ شه در اثر این تضادها غرق می شه و کل دم و دستگاہ اینها رو با هم دیگر به زیر آب می بره....

صفحه ۵

اقتصاد "یک درصدی ها"

در دنیای امروز، در جهانی که برغم داشتن امکانات و ثروتهای نجومی بسیاری از گرسنگی میمیرند، بسیاری از فرط فقر و ناچاری وابسته به آن خود و یا حتی خانواده خود را میکشند و یا از انجام هر کاری برای درآوردن خرج روزانه خود و خانواده سر باز نمیزنند، دارایی ۸ نفر به طور متوسط برابر با دارایی ۵۰۰ میلیون نفر است. در روزگاری که سرمایه داری به توده های ستمدیده جهانی شرایطی را تحمیل کرده است که به گوشه کوچکی از آن اشاره شد چاره ای جز شورشی سترگ نیست، انقلابی که به ناچار می باید با قهر انقلابی به انجام برسد چرا که شکلی نیست که یک درصدیها به همین سادگی و بدون تحمیل قهر بهبود شرایط برای ۹۹ درصد توده ها را نخواهند پذیرفت...

صفحه ۱۴

اثری از رفیق بهروز دهقانی

زندگی و آثار شون اوکیسی (۲)

... در بسیاری از نمایشنامه های اوکیسی زنانه که دلورند و صمیمیتی دارند و حتی جان خود را ایثار می کنند. به گفته ی منتقدی زنان اوکیسی همراه نویسنده، هیاهو، سیاست بازی و وراچی پوچ و بیهوده ی مردان را تماشا می کنند. مردان یا لاف زن و چاخوانند یا ترسو و زبان باز. اینها ستون هائی هستند که محله های تنگدستان رویشان بنا شده. لاف ها و قصه های بی سر و ته مستانه شان را که می شنوی احساس می کنی که این محله های کثیف تا ابد پایدار خواهد ماند. مردان برای تلخکامی های زندگی یکنواخت و ملال آور به مشروب پناه می برند و در عالم مستی خود را فرمانمائی تصور می کنند، در حالی که زنان و فرزندانیشان با فقر و مرگ مبارزه ای مایوسانه دارند....

صفحه ۹

در صفحات دیگر

• گرامی باد خاطره فراموش

• نشدنی شهدای ۸ تیر ۴

• به یاد فرخی یزدی شاعر آزاده

..... ۱۶

• برنامه کموناردهای بلانکیست

فراری ۱۷

• در گرامیداشت یاد جان باختگان

دهه ۶۰ برگزار می شود ۲۰

جمهوری اسلامی و نمایش دیدار از قتلگاه اوین



سیاهچال اوین شکنجه و یا اعدام شده و به قتل رسیده اند، برای تمامی آنهایی که زخم های التیام ناپذیر ناشی از زندگی در چنین محل "شکفت انگیزی" و "شرایط مطلوبی" را همچنان در روح و جسم خود حمل می کنند، این شوی مسخره جز با ابراز خشم و نفرت علیه کارگردانان آن پاسخ دیگری نگیرد. توده های آگاه و مبارزی که با پوست و گوشت خود در طول قریب به چهار دهه ظلم و جنایات دیکتاتوری حاکم را لمس کرده و تیغ زندان و زندانبانان جلاد حاکم بر تن آنها و یا نزدیکانشان نشسته برای هیچ یک از این دمکرات مآبی های رژیم جمهوری اسلامی و اربابان و حامیان بین المللی اش تره هم خرد نمی کنند. بیهوده نیست که بدنبال این دیدار و تبلیغات بعد از آن سیلی از اعتراض و افشاگری های گسترده خانواده های زندانیان و نیروهای مخالف و مبارز و حتی زندانیانی که در داخل این سیاهچال به سر می برند علیه تبلیغات دروغین جمهوری اسلامی به راه افتاد.

دیدار سفرای کشورهای خارجی از سیاهچال اوین و تبلیغات رسوای ماورای آن در شرایطی صورت گرفت که در رابطه با این "مهمانی هتل اوین" معلوم شد که به جز تعداد انگشت شماری از قسمتها، اکثریت زندانیان در بندهای اوین حتی روحشان هم از این که هیات بزرگی در حال دیدار از اوین و مشاهده شرایط آن هستند با خبر نبودند. علاوه بر این مقامات رژیم برای محکم کاری درست پیش از دیدار سفرا ده ها زندانی سیاسی را از اوین نقل مکان داده و آنها را به نقاط دیگر منتقل کرده بودند و اطمینان حاصل شده بود که حتی یک زندانی سیاسی یا به قول رژیم امنیتی هم قادر به دیدار و گفتگو با این هیات نگردد. این واقعیت به نوبه خود تنها ماهیت فریبکار قدرت و قدرتهایی که برای تطهیر چهره سیاه

دیپلماتیک آنها در ایران، اساسا پیشبرد خط استعماری دولتهایشان یعنی توسعه نفوذ اقتصادی و سیاسی امپریالیستها و پر کردن جیب غارتگران جهانی با عقد قراردادهای ناصرالدین شاهی با رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی ست، برخی در تمجید شکنجه گران اوین تا آنجا پیش رفتند که گفتند از شدت اوضاع "مطلوب" حاکم بر قتل گاه اوین "شکفت زده" شده اند. برخی نیز مانند سفیر پرتقال مدعی شدند که "شرایط زندان بسیار خوب است و مرا تحت تاثیر قرار داده انتظار نداشتم این قدر خوب باشد". برخی دیگر شرایط زندانیان دربند جمهوری اسلامی را از شرایط زندانهای کشورشان "بهتر" توصیف کردند و در پشت دوربین های دروغ و ریای حکومت جار زدند که به چشم خود دیده اند که در اوین، زندانیان، "کتابخانه و نماز خانه و آرایشگاه" دارند؛ (به نقل از سفیر کره جنوبی که دولتش قراردادهای میلیارد دلاری با جمهوری اسلامی دارد).

توصیفات سراپا فریبکارانه سفرای کشورهای بازدید کننده از اوین به گونه ای است که گویا باید انتظار داشت که از فردا سیل گرسنگان و کارتن خوابها و کودکان کار کشور که سهم آنها از نظام ننگین سرمایه داری حاکم بر ایران و رژیم حافظ آن جز فقر و فلاکت و گورخوابی نیست در مقابل "هتل اوین" صف کشیده و برای نجات از مرگ تدریجی و گرسنگی در خارج از اوین خواهان زندانی شدن در این بهشت موعود و استفاده از امکانات شکفت آوری شوند که وجود آنها در خارج از زندان، برای میلیونها تن از محرومان رویایی بیش نیست!

اما واقعیت این است که برای توده های تحت ستم و مبارز ایران و برای خانواده های هزاران هزار تن از مبارزین و انقلابیونی که در طول نزدیک به چهل سال گذشته در

روز چهارشنبه ۱۴ تیرماه، رژیم جمهوری اسلامی در جریان یک اقدام طرح ریزی شده و نمایشی، سفیران ۴۹ کشور خارجی را به سیاهچال اوین، جایی که شکنجه گاه و میدان قتل هزاران هزارتن از جوانان برومند و مبارز ایران بوده است، بُرد تا به ادعای خود شرایط حاکم بر این زندان را علنا به نمایش بگذارد.

در خاتمه این شو نیز دستگاه های تبلیغاتی حکومت ضمن نمایش وسیع تصاویر گزینشی و پخش یک اعلامیه دیکته شده از سوی وزارت اطلاعات در مورد این دیدار کوشیدند تا به قول کاظم غریب آبادی، معاون امور بین الملل ستاد حقوق بشر قوه قضائیه، "واهی بودن ادعاهای بی اساس برخی کشورها پیرامون مسائل حقوق بشری علیه ایران" را ثابت کنند و با این کار واقعیت آنچه که در طول قریب به ۴ دهه به درستی راجع به کشتارگاه اوین به عنوان یکی از سمبلهای شناخته شده ننگ و جنایت و شکنجه و اعدام در نظام جمهوری اسلامی در ذهن افکار عمومی مردم تحت ستم ایران و انسانهای آزادیخواه سراسر جهان شکل گرفته را به خیال خویش تغییر دهند .

طبیعتا هنگام پیشبرد این سیاست مزورانه و ضد مردمی، باز دید کنندگان یعنی دیپلمات های دول امپریالیستی و وابستگانشان نیز در حمایت از این رژیم تبهکارسنگ تمام گذاشتند. آنها پس از قدم زدن بر روی فرش قرمزی که جلادان رژیم بر روی سنگفرش های خونین اوین برایشان پهن کرده بودند، در حمایت از رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی و تأیید نظام حاکم بر شکنجه گاه بدنام و رسوای اوین آن چنان عبارات ننگین و حتی چندش آوری به کار بردند که تنها حد دست و دل بازی سازماندهندگان این نمایش و "امدادهای غیبی" همواره پشتیبان آنها را نشان می داد. در میان این دسته سفرا که ماهیت فعالیت های باصلاح

حاکم می باشد، نتیجتاً وجود کشتارگاه ها و شکنجه گاه هایی مانند اوین و حصارک و رجائی شهر نیاز حیاتی چنین سیستم سرکوبگرانه ای ست. اتفاقاً جمهوری اسلامی با ایجاد و گسترش سیاه چالهایی نظیر اوین در سراسر کشور و با اعمال سیستماتیک شکنجه و اعدام قادر به حفظ حکومت خود و برآوردن منافع اربابان جهانی اش شده است. از این رو تا چنین سیستم و نظامی برقرار است، شکنجه گاه هایی نظیر اوین با شرایط شدیداً غیر انسانی و ضد خلقی نیز وجود خواهند داشت و هیچ دروغی هم قادر به سفید نمایی چهره سیاه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی و شرایط به غایت غیر انسانی حاکم بر زندانهای آن نخواهد شد.

اکنون پرسیدنی ست که چه اتفاقی افتاده و چه شرایطی جمهوری اسلامی را واداشته تا به فراسط پوشاندن چهره ضد خلقی خویش بیفتد و به باز شدن هر چند نمایشی و مهندسی شده دروازه یکی از مخوف ترین تجلیات نظام دیکتاتوری خویش راضی شود؟ به راستی در شرایط رسوایی تام و تمام جمهوری اسلامی در چشم توده های تحت ستم ایران، از ترتیب دادن چنین نمایشی چه سودی نصیب حکومت و حامیان آن خواهد گشت؟ پاسخ به سئوال فوق را باید در متن شرایط کنونی یافت.

مقدمتا باید بر این واقعیت تاکید کرد که با توجه به این که سپاهچال اوین در دوره شاه نیز مبارزین زیادی را در خود جای داده بود، خواست امکان بازرسی علنی و بدون محدودیت آن توسط نهادهای مردمی و دمکراتیک در طول ۲۹ سال گذشته یکی از خواستههای خانواده های قتل عام شدگان در این شکنجه گاه و زندانیان سیاسی جان به در برده از آن و همچنین تمام افکار مردم آزادیخواه جهان بوده است. اما به رغم تمامی فشارهای مردم ایران در طول این مدت شکنجه گاه اوین به عنوان یکی از مخوف ترین و مرموزترین سیاه چالها در رژیمهای دیکتاتوری منطقه بر روی بازدید کنندگان بسته مانده است. و به طور مثال در طول ۱۴ سال گذشته جمهوری اسلامی تمامی درخواستهای بازدید از اوین را با آرامش خیال رد کرده است. نگاهی به سوابق این امر نشان می دهد که البته در طول قریب به ۴ دهه گذشته نیز تنها در شرایطی خاص، نمایندگان برخی نهاد های امپریالیستی موفق به دیدار های مهندسی شده از این شکنجه گاه شده اند و آنها برغم تمامی محکومیت های ظاهری جمهوری اسلامی، بدنبال هر دیدار، گزارشاتی در تایید مستقیم و غیر مستقیم دیکتاتوری حاکم که نهایتاً در خدمت سیاستهای ضد خلقی

برای مردم آگاه ما و وجدانهای بیدار اهداف ضد مردمی شوی رژیم راجع به دیدار از اوین که یکی از رسواترین شکنجه گاه های جمهوری اسلامی ست آشکار است. از این رو مرتجعین و اربابان امپریالیستشان باید بدانند که در بارگاه تاریخ دروغها و فریبکاری های آنان به پشتوانه خونهای عزیزی که ریخته شده قادر به تحریف حقایق و ماهیت جنایتکاران حاکم نخواهد بود. دور نیست روزی که در اثر یک انقلاب مردمی توسط دستهای قدرتمند توده ها سلطه امپریالیستها و رژیم های مزدوری چون جمهوری اسلامی در جامعه ما نابود شود. آنگاه دروازه شکنجه گاه اوین بر روی عموم باز شده و پرونده جنایات جلادان جمهوری اسلامی در این شکنجه گاه در مقابل چشم همگان قرار خواهد گرفت.

مورد زندانیان سیاسی دربند جمهوری اسلامی دردست نیست. با وجود این بر خلاف گزارش مهمانی اخیر برای سفرای خارجی در اوین، وضعیت وخیم و مرگبار زندانیان سیاسی در بندهای اوین در زیر پنجه های خونین جمهوری اسلامی غیر قابل انکار و یکی از موضوعات دائم افشاء کننده ماهیت ضد خلقی حکومت بوده است. شکنجه و قتل مخالفین در بند در سپاهچال اوین از جمله قتل کارگر آگاه و مبارز ستار بهشتی در سال ۱۳۹۱ در بند ۲۵۰ اوین تنها یک نمونه از فضا و اوضاع واقعی سپاهچال اوین را به نمایش می گذارد. همچنین حمله وحشیانه نیروهای وزارت اطلاعات در سال ۱۳۹۲ به بند زندانیان سیاسی در اوین و ضرب و جرح و مصدوم کردن ۲۰ تن از زندانیان دربند که به همت خانواده های نگران آنها وسیعاً انعکاس عمومی یافت نمونه دیگری از "شرایط مطلوب" شکنجه گاه اوین را به نمایش می گذارد. رسوایی این اقدام جنایتکارانه آنچنان بود که مقامات جمهوری اسلامی مجبور شدند پس از مدتی بی سر و صدا رییس وقت سازمان زندانها را از مقام خود خلع کنند.

اصولاً برای درک اوضاع واقعی حاکم بر زندان های جمهوری اسلامی، یک ذهن حقیقت جو و آگاه باید این حقیقت را راهنمای خود قرار دهد که شرایط حاکم بر زندان در هر جامعه ای در هر دورانی انعکاس شرایط عمومی در کل آن جامعه است. نگاهی به جامعه تحت سلطه و ملتبه ما نشان می دهد که در شرایطی که سرمایه داران حاکم بر ایران و رژیم مدافع منافع آنان با مقاومت و یک نبرد دائمی مرگ و زندگی در مقابل کارگران و زحمتکشان گرسنه و بیکار و توده های استثمار شده و عاصی از مظالم نظام ضد خلقی حاکم مواجه هستند، در شرایطی که این رژیم به جز اتکاء به قدرت قهر و سرکوب و خفقان قادر به اداره و کنترل این اوضاع نیست، در شرایطی که اعمال وقفه ناپذیر دیکتاتوری مطلق ضامن بقای طبقه

جلادان حاکم بر ایران نیاز به چنین دروغهای گویلیزی دارند را روشن می سازد و مشت سازماندهندگان و مجریان و شرکت کنندگان در این شوی مسخره را باز می کند. همچنین همه می دانند که اندک تاسیسات به اصطلاح رفاهی نظیر "کتابخانه" و "رستوران" و "سالن زیبایی" هم که در تبلیغات جمهوری اسلامی در مورد این دیدار روی آنها تاکید شده تنها در اختیار یکی از ساختمانهای زندان اوین یعنی بند ۷ می باشد که زندانیان ساکن در آن اغلب افراد ثروتمند و متمولی هستند که به اتهامات فساد مالی در زندان به سر می برند و غالباً جزئی از امکانات مالی خویش را همراه خود به زندان هم آورده اند. جدا از این واقعیات در طول سالهای گذشته گزارشات دائم و روزمره ای که از سپاهچال اوین با اتکا بر مشاهدات مستقیم شاهدین عینی، سازمانهای "حقوق بشری" و نهادهای بین المللی منتشر شده، برای هر انسان حقیقت جویی آشکار می سازد که شرایط حاکم بر زندانیان سپاهچال اوین به طور کلی و شرایط حاکم بر زندانیان سیاسی به طور اخص به طور وصف ناپذیری وحشیانه و غیر انسانی و مغایر با اظهارات فریبکارانه بازدید کنندگان تور "هتل اوین" می باشد.

تا آنجا که به اوضاع زندانیان غیر سیاسی و بندهای عادی باز می گردد، ازدحام زندانیان به دلیل کمبود فضا و امکانات، عدم دسترسی به حداقل امکانات بهداشتی، شیوع بیماری های پوستی و تغذیه ای و برخورد های سیستماتیک وحشیانه زندانبانان با زندانیان در اوین یک حقیقت آشکار است که بار ها مورد اعتراض خانواده ها و بستگان زندانیان قرار گرفته است. و خامت این اوضاع به گونه ای ست که وزیر دادگستری جلاد دولت روحانی یعنی پور محمدی نیز مرداد ماه سال گذشته اعتراف کرد " وقتی در یک سلول ده پانزده نفر جا داده می شوند، طبیعی است که بیماری یک زندانی به هم بندان او سرایت کند".

از سوی دیگر زندانیان سیاسی ساکن اوین که بندهای آنان مستقیماً تحت نظر وزارت اطلاعات جهنمی جمهوری اسلامی اداره می شوند نیز علاوه بر تمامی شرایط غیر انسانی فوق در معرض آزار و اذیت دائم و شکنجه های روحی و روانی و جسمی مزدوران وزارت اطلاعات و زندانبانان قرار دارند. البته مقامات تبهکار جمهوری اسلامی همچون سلف بر حق خویش یعنی شاه مزدور که تمامی اسرای فدایی و مبارزان و مخالفان خویش در زندان را "خرابکار" می نامید ادعا می کنند که در جمهوری اسلامی "زندانی سیاسی" وجود ندارد و مخالفان دیکتاتوری حاکم "زندانیان امنیتی" خوانده می شوند. در نتیجه هیچ آمار و یا گزارش رسمی هم در

مشخصی که می کوشند از روحانی چهره میانه رو و معتدل برای افکار عمومی جهان بسازند، گامی ست برای سرپوش گذاشتن بر کارنامه سیاه "حقوق بشر" جمهوری اسلامی تا بتوانند زمینه را برای تطهیر این رژیم جنایتکار و پوشاندن دستهای تا مرفق به خون آن در افکار عمومی در غرب آماده تر ساخته و در جهت کسب مافوق سود امپریالیستی برنامه های غارتگرانه اقتصادی خود را پیش ببرند.

برای مردم آگاه ما و وجدانهای بیدار اهداف ضد مردمی شوی رژیم راجع به دیدار از اوین که یکی از رسواترین شکنجه گاه های جمهوری اسلامی ست آشکار است. از این رو مرتجعین و اربابان امپریالیستشان باید بدانند که در بارگاه تاریخ دروغها و فریبکاری های آنان به پشتوانه خونهای عزیزی که ریخته شده قادر به تحریف حقایق و ماهیت جنایتکاران حاکم نخواهد بود. دور نیست روزی که در اثر یک انقلاب مردمی توسط دستهای قدرتمند توده ها سلطه امپریالیستها و رژیم های مزدوری چون جمهوری اسلامی در جامعه ما نابود شود. آنگاه دروازه شکنجه گاه اوین بر روی عموم باز شده و پرونده جنایات جلادان جمهوری اسلامی در این شکنجه گاه در مقابل چشم همگان قرار خواهد گرفت.

سر اسیران دردمند و مقاوم آن آمده، آگاه گردد.

اکنون نیز نگاهی به اوضاع و احوال پسا برجام نشان می دهد که با امضای برجام و لغو هر چند بطنی تعدادی از تحریمهای دول امپریالیستی علیه رژیم، راه برای انعقاد قراردادهای پر سود و غارتگرانه با جمهوری اسلامی توسط برخی از بزرگترین انحصارات و کمپانی های امپریالیستی باز شده است (به عنوان نمونه قرارداد شرکت فرانسوی توتال در حوزه نفت). اما این وضع در شرایطی است که امپریالیسم آمریکا جهت پیشبرد برخی از سیاستهای جنگ طلبانه و بحران آفرین خود در منطقه سیاست "ایران هراسی" را اتخاذ نموده و در همین رابطه لازم می داند که بر روی پرونده نقض حقوق بشر جمهوری اسلامی تأکید کند. برای رفع این تناقض که ظاهراً مانع بزرگ پیشاروی "عادی" شدن روابط غرب با جمهوری اسلامی می باشد می بایست چاره ای اندیشه شود. درست در همین رابطه تطهیر پرونده حقوق بشری بسیار وخیم جمهوری اسلامی در دستور کار قرار گرفته است و نهادهای امپریالیستی با کمک خود جمهوری اسلامی در این جهت می کوشند. مهمانی اوین و نمایش شرایط مطلوب این سیاه چال در کنار تبلیغات فریبکارانه

امپریالیستها علیه مردم ما قرار دارند منتشر کرده اند. معروفترین این گزارشات مربوط به دیدار گالیندویل مدت کوتاهی پس از قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و متعاقب سیاست معروف دوران رفسنجانی جنایتکار یعنی "پاکسازی زندانها" برای "بازسازی" می باشد. در این دوره به کمک سیاست های رفسنجانی موج جدیدی از هجوم سرمایه های غارتگر امپریالیستی به ایران شروع شده بود و سرمایه گذاران بین المللی نیاز داشتند تا برای پیشبرد و معقول نشان دادن سیاستهای نو استعماری خویش در افکار عمومی جهانی از جمهوری اسلامی چهره یک رژیم "معتدل" و "میانه رو" و دارای یک کارنامه معقول در حقوق بشر جلوه دهند. در نتیجه آنها با بوق و کرنا یک هیأت برای تهیه گزارش از زندانها به ایران فرستادند. با این وجود زندانیان سیاسی بازمانده از آن دوران مرگ و نیستی و خانواده های داغدار جان باختگان به خوبی به یاد دارند که چگونه در آن مقطع نیز میزبانان جلاد آن گزارش دهندگان معلوم الحال چنان شرایط خفقان بار و تبهکارانه ای (از جمله با دیوار کشی و به انفرادی فرستادن تعدادی از زندانیان سر موضعی و ناپدید ساختن آنها از چشم بازدیدکنندگان) در "نمایشگاه" اوین آفریدند که هیچ کس نتواند از حقیقت شرایط حاکم بر این شکنجه گاه و آنچه بر

گرامی باد خاطره فراموش نشدنی شهدای ۸ تیر!

هشتم تیر ماه در تاریخ سازمان ما از برجستگی خاصی برخوردار می باشد از یک سو در ۸ تیر ماه سال ۱۳۵۵ با یورش مزدوران رژیم وابسته به امپریالیسم شاه به یکی از پایگاه های سازمان در مهرآباد جنوبی رفقای مرکزیت سازمان به همراه ۸ رفیق دیگر به شهادت رسیدند و به این طریق ضربه ای جبران ناپذیر به سازمان ما وارد شد، و از سوی دیگر در هشتم تیر ماه سال ۶۰ رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی با اعدام رفقا مهدی مسیحا، نوروز قاسمی، تنگستانی و مادر انقلابی روح انگیز دهقانی چهره ددمنشانه خود را بار دیگر و با وضوح هر چه بیشتری در مقابل توده ها به نمایش گذاشت. در ۸ تیر سال ۵۵ رفقای مرکزیت سازمان یعنی رفقا حمید اشرف، مجد رضا یثربی و مجد حسین حقنواز به همراه چریکهای فدائی خلق رفقا طاهره خرم، یوسف قانع خشک بیجاری، فاطمه حسینی، غلامرضا لایق مهربانی، عسگر حسینی ابرده، علی اکبر وزیری، محمد مهدی فوقانی، غلامعلی خراط پور در نبرد قهرمانانه و تا آخرین فشنگ با دشمن جنگیدند و با نثار خونشان کینه و نفرت خود به دشمن واستواری و استقامت تا به آخر را به توده ها آموختند. با توجه به چنین سنت گذاری انقلابی بود که در ۸ تیر سال ۶۰ ادامه دهندگان راه و آرمانهای آنها در زندان تبریز با آنچهان جسارتی پا در صحنه اعدام خود گذاشتند و آنچهان ضرورت نابودی رژیم جمهوری اسلامی را فریاد زدند که صدایشان دیوار های زندان را در نوردید و هنوز هم در گوشها شنیده می شود. در ۸ تیر ماه سال ۵۵ دیکتاتوری شاه با شهادت رفیق کبیر حمید اشرف فریاد "چریکها نابود شدند" سر داد اما چند سال بعد همگان در جریان قیام بهمن نفوذ توده ای و اقبال وسیع مردمی از چریکهای فدائی خلق را شاهد بودند. پس از شهادت رفقا، در ۸ تیر سال ۶۰ نیز که امروز بیش از سه دهه از آن می گذرد، همگان به عینه می بینند که جز از طریق سرنگونی جمهوری اسلامی جز از طریق نابودی نظام سرمایه داری وابسته حاکم امکان رهایی وجود ندارد. در سالگرد شهادت رفقای فراموش نشدنی خود بکوشیم با درسگیری از جانبازی ها و آموزشهای نظری و عملی آنها با تأکید بر راه و آرمانهای انقلابی آنها گام های هر چه بلند تری در جهت نابودی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی برداشته و این دارو دسته ددمنش را به همراه همه سرمایه داران و اربابان امپریالیستشان به زباله دان تاریخ بسپاریم.

"وینان دل به دریا افکنانند..."

هماره زنده از آن سپس که بامرگ

و همواره بدان نام که زیسته بودند..."

احمد شاملو



مصاحبه "راديو همراه" با رفيق چنگيز قبادي فر، پيرامون انتخابات در جمهوري اسلامي (۲)



پیام فدایی: آنچه در زیر می آید بخش پایانی متن گفتگوی "راديو همراه" در سوئد با رفيق چنگيز قبادي فر در مورد "انتخابات" رياست جمهوري رژيم ضد خلقي جمهوري اسلامي ست که در تاريخ ۱۵ ماه مي ۲۰۱۷ (۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۹۶) صورت گرفته است. پیام فدایی این مصاحبه را از حالت گفتار به نوشتار تبدیل و با برخی ویرایشهای جزئی به اطلاع خوانندگان نشریه می رساند. فایل صوتی این مصاحبه از طریق لینک زیر برای علاقه مندان قابل دسترسی ست.

<https://www.youtube.com/watch?v=Qpz4rN704CA>

اظهار نظرها و صحبت‌هایی که می شه، یک چیزی رو اول باید بهش اشاره کنیم. این صحبتها برخا نشون می ده یک واقعیتی رو که در جمهوری اسلامی یک تضادهایی بین جناح های مختلف هیات حاکمه وجود داره که خودش رو در امر انتخابات هم انعکاس می ده. ولی وقتی که ما می آییم و بررسی می کنیم ماهیت کسانی که دارند این تبلیغات رو می کنند، می بینیم که اونها به نحوی از انحاء به این نظام، به این نظام نکبت بار، به این نظامی که با استثمار و غارت و سرکوب بخش مطلق و بزرگ این جامعه داره واقعا به حیات انگل وار خودش ادامه می ده به اون نظامی که فحشاء، بیکاری، فساد، دزدی، حق کارگر رو خوردن، حقوق مردم رو زیر پا له کردن، به این نظام زن ستیز، کارگر ستیز، به نحوی از انحاء وابسته اند و واقعا در حفظ این نظام منافی دارند و از اونجاست که این صحبتها رو می کنند و تشویق می کنند مردم رو که برید در انتخاباتی که انتخابات نیست هم شرکت کنید.

ولی حالا حرف های اینها چیه؟ مثلا در یکی از صحبتهاشون الان، بخصوص در میان این اکثریتی- توده ای ها اینطور مطرح می شه که گویا همه تبلیغات الان به ضرر روحانی یه و اگر شما نرید و رای ندهید به روحانی، ریسی می شه رییس جمهور که خودش یک جنایتکار و جلاده. خُب حالا شما بیاید همین حرف رو بررسی کنید. درست. ریسی یکی از اون افرادی یه که در هیات مرگ بوده و دستش به خون هزاران تن از بهترین جوانهای این مملکت از نسل "آفتابکاران جنگل" آلوده ست. ولی خُب؛ همین کسانی که این حرف رو می زنند و این فریبکاری رو می کنند که به خاطر این که ریسی وجود داره برید و به روحانی رای بدهید چرا این واقعیت رو لاپوشانی می کنند که تمام اون کارها و احکامی رو که در اون دهه خونین، امثال ریسی در اون هیات مرگ صادر کردند، مگر خود روحانی در راس شورای امنیت ملی به عنوان دبیر اون شورا، مگر امضاء کننده اون احکام نبوده؟ مگر روحانی در تمام اون دستوراتی که آمده و در بالاترین

بررسی کنیم می بینیم این حرف رو سروشی می زنه که واقعا یکی از نظریه پردازهای این سیستم تبهکار و ضد زن و کارگر ستیز جمهوری اسلامی بوده. او یکی از این مسئولین "انقلاب فرهنگی" جمهوری اسلامی با جنایاتی که تئوریزه می کرد، او خودش جنایتکاری بوده که دوسال درب دانشگاه های این مملکت رو بست؛ در مناظره های بعد از قیام هم در اون شرایط ملتعب واقعا با چنگ و دندان هر طور که توانست از جمهوری اسلامی و از این نظام دفاع کرد ولی خُب به هر حال دست روزگار او را کرده "اصلاح طلب" و به خارج کشور انداخته و حالا او که راهی ندازه و حرفی ندازه ممکنه بیاد در این انتخابات همین حرفی رو که ازش آوردید بزنه و بگه چیزی که برامون از "دمکراسی" مونده همینه و بیاد مردم رو تشویق کنه که به هر دلیلی بیاید و توی انتخابات در یک رژیم ورشکسته بحران زده و سراپا ضد خلقي و ضد مردمی شرکت کنید. چرا؟ برای این که همین الان هم همون وظیفه سابقش رو در یک شکل دیگه ای داره پیش می بره. می گه با این حرفها بیاید به طول عمر این رژیم نکبت بار علیه مردم ما اضافه کنید.

البته این تنها سروش نیست؛ ما طیف اصلاح طلبهای حکومتی رو داریم؛ اصلاح طلبهایی رو داریم که با وجود این که مستقیما در داخل دستگاه حکومتی نیستند کل نظام حکومتی رو قبول دارند و با وجود "مخالفت" هایی که با جمهوری اسلامی می کنند باز هم می آیند و این نظام رو تبلیغ می کنند و می گویند که بیاید بروید توی انتخابات این رژیم شرکت بکنید. به جز این طیف، ما اکثریتی ها و توده ای های خائن و این دار و دسته های جنایتکار و همچنین شبه اکثریتی ها پی رو داریم که اونها هم در همین انتخابات باز هم به تلاش و تکاپو افتادند و می گن که بیاید بروید و از میان مثلا کاندید "جنایتکار" و "جنایتکار تر" (تازه همین کلمات رو هم به کار نمی برند) می گویند "بد" و "خوب" یا در بهترین حالت "بد" و "بدتر"، به "بد" رای بدهید؛ ولی واقعیت اینه که ما در این

راديو همراه: بله! شنوندگان گرامی با رفيق چنگيز قبادي فر از چريکهای فدایی خلق پيرامون انتصابات اخير گفتگو می کنیم و اگر مایل هستيد پرسشی داشته باشيد(شماره تلفن) در اختيار شما قرار داره رفیق چنگيز! کارگزاران علنی و سابق رژیم و باصطلاح اپوزیسیون ملی-مذهبی مثل عبدالکریم سروش می گه ما از دمکراسی همین برای ما مونده به آن بچسبید. با رای دادن همه چیز حل نمی شود اما با رای ندادن هیچ چیز حل نمی شود. از طرفی هم خامنه ای جنایتکار همونطور که شما گفتید می گه مهم نیست که به چه کسی رای می دهید، مهم اینه که همه بیاید. این گفتارها که خیلی نزدیک به هم هست رو شما چگونه می بینید وقتی که مطهری در همین یکی دو روز پیش می گه که باعث تمام بدبختی ها و حصر و این طور چیزها خامنه ای است؟

پاسخ: خُب ببینید مجموعه این صحبتی که کردید و اون نقل قولی هم که از سروش آوردید، نمایانگر بخشی از تبلیغاتی هست که در سطح جامعه یکبار دیگه سازمان داده شده، بخصوص در مقطع انتخابات و ما توی مناظره ها هم یک حدی این تبلیغات رو دیدیم که می خواد این پیام رو پخش کنه که بله! در جمهوری اسلامی تضادهایی وجود داره و دو طرف این تضاد با اینکه هر یک جناحی از هیات حاکمه هستند ولی گویا مثلا ما جناحی داریم که بهتر از دیگری ست، جنایتکار نیست؛ و یا مثلا برای منافع مردم می خواد تلاش کنه و می خواد برای برآوردن مثلا یک سری از خواسته ها و مطالبات مردم، زنان، کارگران، جوانان کار کنه؛ چنین تبلیغاتی سازمان داده می شه و در چهارچوب یک همچنین تبلیغاتی ما شاهد این هستیم که یک سری برخوردهایی نظری و حرفی هست بین اینها در لحظه حاضر؛ مثلا همین حرفی رو که به عنوان فاکت آوردید، اگر ما بیاییم و از (گوینده) همین حرف حرکت کنیم و مثلا سروش رو

پاسخ: به نظر من این راه حل یک چیز نامعلوم و نامشخص نیست. اگر ما همین الان با توجه به حرفی هم که شنونده عزیز شما زدن و می گن مردم ما می دونن این یک حقیقتی داره. در داخل اگر ما به روندهای عینی رجوع کنیم، ما این رو کاملا به طور روشنی می بینیم که به نظر من برخلاف برخی از تبلیغاتی که می شه بخصوص از طرف نیروهای ضد مردمی و یا از طرف خود رژیم، خواست اکثریت مردم واقعا رها شدن از زیر بار این نظام استثمارگرانه تبهکار و جلا، از زیر بار این دیکتاتوری ای که به جز فقر و بیکاری و بدبختی و فحشاء و فساد و ... برای مردم ما چیزی نیارده، خواست این مردم هست. ولی حالا در این رابطه ما می بینیم که مساله تنها این نیست که مردم به این مسایل آگاهند؛ بلکه اونها این واقعیت رو در حرکات و مبارزاتشون در هر جایی که زیر سلطه این دیکتاتوری تونستن خودنمایی کنن، ابراز کرده اند و نشون دادن خواستشون رو؛ در مبارزات وسیع کارگران ما که هیچ وقت قطع نشده، در مبارزات زنهای ما، در مبارزات جوونهای ما در هر فرصتی که برای عرض اندام مردم پیش آمده در این جامعه تحت سلطه تا جلوی سرکوبگران حاکم بایستند؛ که یکی از نمونه هاش رو ما در همین جنبش ۸۸ دیدیم؛ و در طول ۲۸ سال گذشته حاکمیت رژیم هم مرتبا نمونه های اون رو دیدیم، مردم ما حتی راه رهایی شون که در سرنوشتی این رژیم هست رو می دونند.

اینها چیزهایی نیست که به نظر من ما بخواهیم راجع بهشون به مردم آگاهی بدهیم که این رژیم دشمن شماست و باید بره. بحث بر سر اینه که چطور این انرژی های مبارزاتی مردم رو که الان جوویارهای کوچک و پراکنده ای هستند توی کشور، ولی هستند و وجود دارند رو به یک دریای وسیع و به یک امواج اگر درست مثال بزنم، منهدم کننده و طوفانی تبدیل کرد و چه طور آنها را سازمان داد. این مساله اصلی ای هستش که جلوی جامعه ما، جلوی نیروهای انقلابی و روشنفکر جامعه و بخصوص جلوی جوونهای آگاهی که در داخل هستند و هر روز به شکلی با کلیت این رژیم مبارزه می کنند قرار داره. در نتیجه مساله این چه باید کرد، اینه که چطور می شه اون جریانهای مبارزه رو اولاً به هم دیگه وصل کرد، اون مبارزات توده ای و کارگری و سایر اقشار مردم رو که جریان داره به هم وصل کرد و (دوما و) مهمتر از اون این رو بر اساس واقعیات به مردم و جوونها گفت که تا این رژیم و دیکتاتوری مطلق العنانش بر سر کار است، با مبارزه مسالمت آمیز نمی شه به رهایی و آزادی رسید. مبارزات موجود که خیلی هم دلورانه ست همون جور که تجربه تمامی جنبشهای ۳۰-۴۰ سال اخیر (اگر من نخواهم که عقبت بروم) در زمان این رژیم نشون داده، اگر این مبارزات باید متشکل بشه و باید واقعا با اعمال قهر در مقابل اون

بحث بر سر اینه که چطور این انرژی های مبارزاتی مردم رو که الان جوویارهای کوچک و پراکنده ای هستند رو به یک دریای وسیع و به یک امواج منهدم کننده و طوفانی تبدیل کرد و چه طور آنها را سازمان داد. این مساله اصلی ای هستش که جلوی نیروهای انقلابی و روشنفکر جامعه و بخصوص جلوی جوونهای آگاهی که در داخل هستند و هر روز به شکلی با کلیت این رژیم مبارزه می کنند قرار داره. در نتیجه مساله این چه باید کرد، اینه که چطور می شه اون جریانهای مبارزه رو اولاً به هم دیگه وصل کرد، اون مبارزات توده ای و کارگری و سایر اقشار مردم رو به هم وصل کرد و (دوما و) مهمتر از اون این رو به مردم و جوونها گفت که تا این رژیم و دیکتاتوری مطلق العنانش بر سر کار است، با مبارزه مسالمت آمیز نمی شه به رهایی و آزادی رسید.

دارند ولی یادمون نره که هر دو در یک کشتی ای نشسته اند که حاضر نیستند، و می فهمند که اگر این کشتی سوراخ شه در اثر این تضادها غرق می شه و کل دم و دستگاه اینها رو با هم دیگه به زیر آب می بره. ما باید روی این واقعیتها در این انتخابات، نمایشات انتخاباتی تاکید کنیم. ما باید این تلاش هایی رو که از طرف اکثریتی ها، توده ای ها، از طرف وابستگان به این نظام، از طرف کسانی که به نوعی از انحاء منافی در حفظ وضع موجود دارند و آگاهانه مردم رو می خواهند سوق بدهند به طرف این انتخابات و می گن رای بدهید تا حرف "رهبر" رو متحقق کنند ما باید در مقابل اونها واپستیم و واقعا خواست قلبی اکثریت مطلق این جامعه که تحریم این انتخابات و نه تنها تحریم بلکه سرنوشتی کلیت اینها هست رو تبلیغ کنیم و صداک اونها رو تا جایی که می تونیم به گوش جهانیان برسونیم.

راديو همراه: بله! خیلی ها هستند که در این کشتی نشسته اند مثل موسوی که اون جنبش "سبز" رو راه انداخت؛ مثل کروبی که رییس مجلس، موسوی که ۸ سال کابینه نخست وزیری خودش رو دقیقا در دهه ۶۰ داشت و حالا میان لباس مطهری تنش می کنند و می گویند که این اصلا هیچ آگاهی ای از این کشتارها در زندانها نداشت. به نظر شما با توجه به بحران حکومتی، سیاسی - اقتصادی ای که در ایران داره بیش از پیش شدت می گیره، و اعتراضات و ناراضی های سراسری و فلاکت و بیکاری مردم، شنونده ای تماس گرفت که می گفت مردم می گن راه حل چیه؟ این صحبت هایی که شما می گین همه رو ما می دونیم؛ مردم با پوست و گوشت خودشون (لمس می کنن) و می دونن که چه اتفاقی در اونجا می افته، راه حل چیست؟ این شنونده تاکید داشت!

نهادهای رژیم، از بیت رهبری تا همین نهاد شورای عالی امنیت ملی تصویب شده و بعدش هم یک مزدورانی رفتند و با تبهکاری تمام، اون دستورات رو اجرا کردند مگر روحانی در راس این تصمیم گیری ها و در سطوح بالایش نبوده؟ مگر همین روحانی از موقعی که آمده و کابینه خودش رو از چهار سال پیش معرفی کرده در دور اول و پس از برنده شدن در انتخابات، مگر وزیر دادگستری اش (مصطفی پورمحمدی) یکی از همکاران ریسی در همان هیات مرگ نبوده که حالا روحانی اون رو به عنوان وزیر خودش معرفی کرده؟ در نتیجه روحانی با ریسی تا اونجایی که به جلا، بودن و تبهکار بودن و منافع هر دوی اینها در حفظ نظام برمی گرده، کمترین تفاوتی نداره. و این یک فریبکاری بزرگه که ما بخواهیم با استناد به جلا، و تبهکار بودن ریسی، جلا، و تبهکار بودن به همون اندازه روحانی و امثالهم رو ببوشانیم.

از طرف دیگه، مثلا در همین اطلاعیه هم که از طرف چریکهای فدایی خلق ایران آمده به یک واقعیتی اشاره کرده در مورد انتخابات و گفته که همه، اگر کلمه به کلمه این نوشته رو نگم، گفته که همه جنایتکاران حاکم با وجود هر اختلافی که با هم دیگه دارند در سرکوب و چپاول مردم با هم دیگه هم داستان و هم نظرنند. کسانی می خواهند مردم ما را تشویق کنن که به روحانی یعنی قهرمان اعدام، رای بدهند در مقابل ریسی، کسانی می آیند و در مقابل ریسی می خواهند مطرح کنن و البته تلاش کنن که مردم ما رو بفرستند بروند به روحانی رای بدهند. روحانی ای که در جریان شورش دانشجویی-مردمی سال ۱۳۷۸ در همه جا عریده کشی راه انداخته بود و سخنرانی می کرد و فریاد می زد که اگر ملت ما نبودند همین "بسجی های ما دانشجویها رو تکه تکه کرده بودند"؛ (در مقابل) دانشجویانی که فقط به خاطر کمترین خواستها و مطالبات عادلانه شون بلند شده بودند، روحانی اینطور عریده می کشید.

همه این واقعیات نشون می دن که اینها (کاندیدها) از یک تبارند و در یک کشتی ای نشسته اند که خودشون می فهمند که اگر این کشتی سوراخ شود، همه سرنشینانش رفته اند. اینها با هم اختلاف دارند. اختلافات واقعی هم دارند. اختلافات ریشه های اقتصادی داره؛ ریشه های یچاپ یچاپ و دزدی داره؛ هر رییس جمهوری که از هر جناح حکومتی بیاد روی کار معنی اش عوض شدن هزار شهردار و فرمانداره در سراسر کشور که از باند طرف مقابل میان و یا از باند خودی میان و جایگزین نفر قبلی می شوند و این هم یعنی میلیاردها تومان و صد ها میلیارد تومان سهم از بابت چاپیدن اون ثروتهایی که در اختیار اون کسانی بوده که توی این موقعیت بودن و امکان این کار رو به اینها می دن. اینها اختلافات خیلی مشخصی

جامعه مون رو همونطور که پیشتر گفتم مطابق همین سیاست جمهوری اسلامی حتی نمی تونن بیان کاندید بشوند، کانیدیی که رد بشود از (مرحله) تایید صلاحیت، و کانید ریاست جمهوری ای بشوند که از صافی بگذرن و بروند جایی که مردم بخواهند به اونها رای بدنند، یعنی بخواهند رای جمع کنند، در این شکی نیست که این یکی از تجلیات (سیاست زن ستیزی جمهوری اسلامی) است. ولی اجازه بدید من این رو هم بگم که در سیستم موجود، و این دیکتاتوری ای که در کشور ما حاکمه، حتی اگر یک زن هم الان جای روحانی و یا ریسی و یا کانیدهای دیگه بود، باید ما توجه کنیم که فرقی در این اوضاع نکبت بار نمی کرد. این نبود که به خاطر صرف جنسیت، اگر الان یک زنی کانید بود- هر کدام از این زنها طبقه حاکم- اون موقع ممکن بود که وضع جامعه ما مثلا بهتر بشه و یا آبی برای مردم ما از بعد از انتخابات ریاست جمهوری بعد از این که یک زن رییس جمهور شد گرم بشه. چون مساله، مساله طبقاتیه، نه جنسی. این به این معنی نیست که اگه یک زنی بره اونجا، اون موقع مثلا حقوق زنها در ایران برآورده شده. در نتیجه این یک نکته ایه که ما باید بهش توجه کنیم.

جمهوری اسلامی با تمام توانش زن ستیزی اش رو نشون می ده. در همین انتخابات ریاست جمهوری هم با عدم اجازه دادن به زنها برای این که بیان و به طور واقعی کانید بشوند، این رو نشون می ده. ولی این زن ستیزی از بین نخواهد رفت حتی اگر یکی از نمایندگان زن طبقه حاکم بیاید و رییس جمهور بشود.

رادیو همراه: بله! رفیق چنگیز. در بین این کانیدها شخصی مثل ریسی می آید و می که من نماینده کارگران هستم، کشاورزان هستم، (نماینده) مردم فقر هستم. این من رو به یاد ویدئو کلیبی می اندازه که گزارشگر رفته در سطح شهر مشهدو از مردم پرسیده که این عکس رو می شناسید و عکس ریسی رو نشون می دن. تقریبا ۹۰ درصد نمی شناسندش. یعنی این آدم چگونه به خودش اجازه می ده که با توجه به اون سوابق پنهانی که الان داره در رابطه با کشتار (دهه ۶۰) و این چیزها رو می شه بیاد و ادعای ریاست جمهوری بکنه. ولی در بین این شخصیت ها، شخصیت های منفور و مشهور نظام هم بودند که رد صلاحیت شدند. مثل محمود احمدی نژاد، رییس جمهور پیشین و یا حمید بقایی معاون اجرایی محمود احمدی نژاد در دولتهای قبلی. به نظر شما این دعوای بین خودشون و این که رد صلاحیت می شوند، یا نمی شوند رو چگونه می بینید شما.

بینید در زن ستیزی جمهوری اسلامی شکی نیست و این که نیمی از جامعه مون رو همونطور که پیشتر گفتم مطابق همین سیاست جمهوری اسلامی حتی نمی تونن بیان کانید بشوند ولی در سیستم موجود، و این دیکتاتوری ای که در کشور ما حاکمه، حتی اگر یک زن هم الان جای روحانی و یا ریسی و یا کانیدهای دیگه بود، باید ما توجه کنیم که فرقی در این اوضاع نکبت بار نمی کرد. این نبود که به خاطر صرف جنسیت، اگر الان یک زنی کانید بود- هر کدام از این زنها طبقه حاکم- اون موقع ممکن بود که وضع جامعه ما مثلا بهتر بشه و یا آبی برای مردم ما از بعد از انتخابات ریاست جمهوری بعد از این که یک زن رییس جمهور شد گرم بشه. چون مساله، مساله طبقاتیه، نه جنسی.

به مفهوم مرد نیست و زنها هم حتی می تونن در این انتخابات ها شرکت کنند و بیاین کانید بشوند و از این حرفها. ولی دختر طالقانی در حاشیه این بحث ها گفت که می خواد بره کانید بشه و بهش هم گفتند که برو کانید شو. گفت می خواد بره بفهمه که آیا یک زن می تونه بره بشه رییس جمهور توی ایران یا نه. گفتند برو بشو. آمد و رفت و کانید شد و بعدش هم که صلاحیتش تایید نشد؛ در حالی که ما می دونیم که امثال دختر طالقانی ها به هر حال بخشی از کل این نظام و از نیروهای "خودی" این نظام بودند و هستند. ما می بینیم که این رژیم واقعا یکی از تجلیات زن ستیزی اش رو در همین انتخابات های مختلف و انتخابات ریاست جمهوری هم نشون می ده.

مطابق نص صریح قانون اساسی جمهوری اسلامی وقتی می که رجل سیاسی، در عمل یعنی نیمی از جامعه ما که زنان هستند رو محروم می کنه که وارد کارزار انتخاباتی بشوند و بخواهند که مثلا کانید تایید شده ای برای ریاست جمهوری و مثلا جزو یکی از این پنج شش نفری که الان هستند باشند. در عین حال این که رژیم این رو نمی خواد ولی حضور زنها در پای صندوقهای رای رو خیلی شدید می خواد. و البته تنها در مورد انتخابات هم نیست که ما سیاست زن ستیزی جمهوری اسلامی رو می بینیم. در همه جای زندگی واقعی در نظام جمهوری اسلامی ما می بینیم که این رژیم علیه زنهاست و حقوق اونها رو در هر زمینه ای پامال کرده، در مورد شغل، ازدواج، حق سفر، در مورد حق نگهداری از بچه ها و ... و واقعا از نظر جمهوری اسلامی بخصوص در شرایط بحران نظام سرمایه داری، زن "خوب" زنیه که توی خونه باشه و برای مرد و بچه ها آشپزی کنه و بچه بیاره! ولی اجازه بدید که حالا که من این حرفها رو زدم به یک نکته مهم اشاره کنم. بینید در زن ستیزی جمهوری اسلامی شکی نیست و این که نیمی از

قهر ضدردمی و ضد انقلابی که رژیم به طور روزمره اعمال می کنه بایسته. اون قهر رژیم رو که عامل اصلی بقا پیش تا الان بوده باید هدف قرار داد اونهم با استفاده از قهر انقلابی. در نتیجه جوونهای ما باید این مبارزاتی که هست رو متشکل کنند و باید سعی کنند جوونهای آگاه که خودشون متشکل شوند و این جهت گیری رو داشته باشند که جمهوری اسلامی و تمامی این جناح های منحوسش که یکی از یکی تبهکارتند، جز در چارچوب یک مبارزه قهر آمیز و مسلحانه از بین نمی ره. این اون چالش اصلی ای هستش که جلوی جنبشهای امروزه و جنبشهای حق طلبانه و مبارزاتی امروزه که در برابر رژیم ایستادند قرار داره.

رادیو همراه: مجد علی امانی رییس ستاد انتخاباتی مصطفی میرسلیم در باره وضعیت کانیداتوری حزب اصولگرای موتلفه گفته که من هنوز اخبار مربوط به کناره گیری میر سلیم رو تایید نمی کنم. زیرا که اول باید جلسه شورای مرکزی حزب موتلفه برای بررسی این موضوع تشکیل بشه. ایسنا از امانی پرسیده که چه زمانی جلسه شورای مرکزی حزب برگزار می شه؟ که او جواب می ده از این موضوع خبری ندارم. خیلی جالبه! خودش می که این جلسه باید تشکیل بشه و بعدش هم می که از این مساله هیچ خبری نداره. به هر حال نیت زدن که ستاد میرسلیم می که او هنوز هست. بریم سراغ قانون اساسی جمهوری اسلامی که شروط بسیاری رو برای نامزدان جمهوری اسلامی قابل شده. رجل مذهبی و سیاسی و ایرانی الاصل، تابع ایران، مدیر و مدیر، دارای حسن سابقه و امانت و تقوی، نیروی معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران، نیروی معتقد به مذهب رسمی کشور. خُب زنان هم جزو این شروط می شوند ولی ما شاهد این هستیم که جمهوری اسلامی از انتخاب شدن زنان در هراسه. نظر شما در این رابطه چیه؟

پاسخ: بینید! این یک واقعیه. همین صحبتی که شد یکی از تجلیات زن ستیزی این رژیم و نظامی یه که در کشور ما بر جان و مال مردم ما حاکمه. اگر یادتون باشه توی یکی از این دوره ها این دختر طالقانی آمد و خیلی از همین اکثریتی ها و وابستگان به رژیم و هرچا هم که من از اکثریتی ها اسم می برم اجازه بدهید این رو اضافه کنم که اینها یک بخشی از این نظام هستند و نه یک مثلا نیروی منحرف اپوزیسیون. اینها بخشی از این رژیم هستند که منافعشون واقعا گره خورده با بقای این رژیم و منافع این رژیم. حالا این نیروها یک سری تبلیغاتی می کنن که حتی در این قانون اساسی جمهوری اسلامی وقتی گفته می شه رجل سیاسی منظور معنی لغوی کلمه "رجل"

صلاحیت کاندیداها) رو باید توی این چهارچوب بررسی کرد.

رادبو همراه: خیلی ممنون رفیق چنگیز! اگر شما صحبت پایانی ای دارید می شنویم.

پاسخ: ببینید من فقط یک چیزی رو اشاره کنم. واقعا اشتباه نشه یک عده ای می روند و به اون دلایلی که در صحبت هام گفتم رای می دهند و رژیم می که در نظر داشته باشید همیشه، یک قدرت دولتی، یک پول بی حساب نفت و یک تشکیلات گسترده در سراسر جامعه داره، رژیمی که میلیونها بسیجی و پاسدار داره، رژیمی که واقعا مزدوران و ایادی خودش رو داره، و رژیمی که بخصوص به خاطر رشد یک قشری در جامعه ما بخصوص در این یکی دو دهه اخیر، که قشر خرده بورژوازی مرفهی هم هست و به خاطر امتیازاتی که در همین نظام بدست آورده، وضعیت زندگی ای برای خودش درست کرده و هر گونه تغییر در وضعیت این نظام وضعیت اون رو هم به هم می زنه، اینها مجموعه نیروهایی هستند که با این خصوصیات در رژیم یک پای ثابت رای دادنها هستند در انتخابات. ولی ما به هیچ وجه نباید فریب بخوریم. نشانه ها و شواهد بسیار آشکار نشون می ده که اکثریت مردم ما این قدر آگاه بوده اند و به خاطر شرایط عینی زندگی خودشون، تجارب خودشون این رو می دانند که از شرکت توی این نمایشات انتخاباتی هیچ آبی برای اونها گرم نخواهد شد و واقعا خواست این مردم، خواست اکثریت مطلق جامعه ما سرنگونی این رژیم با تمام جناح هاش هست و نه شرکت در انتخابات.

نگهبان انداختش بیرون، بادار و دسته اش و این اتفاقا نشون می ده که منافع و مصالح نظام اصله و ما شورای نگهبانی داریم که کارش همینه: غربال کردن اون عده ای که از هر جناح و دسته ای میان کاندید می شن تا مطابق خواست نهادهای رهبری و بیت رهبری یک ترکیبی رو هم جلو می گذارند و بقیه رو هم غربال می کنند. این هم خواست بلند پایه ترین مقامات رژیم و رهبری (نظام) هستش. و کار اونها همیشه اینه که این کاندیداها رو غربال کنند و چند نفری که التزام عملی شون به رهبر تردید ناپذیر باشه رو تایید کنن. **و ما باید اون موقع مطمئن باشیم که هر کسی از هر جناح و دسته ای - این اصله- از صندوق مارگری رژیم بیرون بیاد بعد از این انتخابات، او کسی ست که در ولایت فقیه "ذوب" شده است و التزام بی چون و چرا داره به اراده رهبری و اراده این نظام.** این حرفها (رد و قبول

در این یکی دو دهه اخیر، که قشر خرده بورژوازی مرفهی هم هست و به خاطر امتیازاتی که در همین نظام بدست آورده، وضعیت زندگی ای برای خودش درست کرده و هر گونه تغییر در وضعیت این نظام وضعیت اون رو هم به هم می زنه، اینها مجموعه نیروهایی هستند که با این خصوصیات در رژیم یک پای ثابت رای دادنها هستند در انتخابات. ولی ما به هیچ وجه نباید فریب بخوریم. نشانه ها و شواهد بسیار آشکار نشون می ده که اکثریت مردم ما این قدر آگاه بوده اند و به خاطر شرایط عینی زندگی خودشون، تجارب خودشون این رو می دانند که از شرکت توی این نمایشات انتخاباتی هیچ آبی برای اونها گرم نخواهد شد و واقعا خواست این مردم، خواست اکثریت مطلق جامعه ما سرنگونی این رژیم با تمام جناح هاش هست و نه شرکت در انتخابات.

نگهبان انداختش بیرون، بادار و دسته اش و این اتفاقا نشون می ده که منافع و مصالح نظام اصله و ما شورای نگهبانی داریم که کارش همینه: غربال کردن اون عده ای که از هر جناح و دسته ای میان کاندید می شن تا مطابق خواست نهادهای رهبری و بیت رهبری یک ترکیبی رو هم جلو می گذارند و بقیه رو هم غربال می کنند. این هم خواست بلند پایه ترین مقامات رژیم و رهبری (نظام) هستش. و کار اونها همیشه اینه که این کاندیداها رو غربال کنند و چند نفری که التزام عملی شون به رهبر تردید ناپذیر باشه رو تایید کنن. **و ما باید اون موقع مطمئن باشیم که هر کسی از هر جناح و دسته ای - این اصله- از صندوق مارگری رژیم بیرون بیاد بعد از این انتخابات، او کسی ست که در ولایت فقیه "ذوب" شده است و التزام بی چون و چرا داره به اراده رهبری و اراده این نظام.** این حرفها (رد و قبول

پاسخ: تا اونجایی که این آمار نشون می ده، یک چیزی حدود ۱۷۰۰ نفر حالا اگر اشتباه نکنم، کمی اینور یا آن ور، آمده اند و اعلام کردند موقعی که اسم می نوشتند که ما حالا می خواهیم برویم برای ریاست جمهوری. از میان این افراد همونطور که دیدید یک سری مسخره بازی هایی و یا یک چیزهای فکاهی ای ساخته شد که نشون می داد فلان فرد هم بلند شد و از گوشه خیابون رفت و یک قول های آنچنانی ای داد که من این مملکت رو اینچور می کنم، آنچور می کنم، و مثلا در این ویدئو کلیپ ها هم برای خنده همین موارد را گذاشتند که مثلا چنین آدمی رفته و شده کاندید ریاست جمهوری! از این که بگذریم، البته این رو هم بگم که این مسخره بازی ها و قسمتهای فکاهی یک حدی تبلیغ برای این است که ما خیلی سیستم دمکراتیکی داریم که هر کسی می تونه حتی از یک روستایی بلند شه بدون این که هیچ تحصیلاتی داشته باشه، بیاد و کاندید بشه. این البته تبلیغ برای این سیستم ضد دمکراتیک و تبهکارانه هم بود. ولی از میان این ۱۷۰۰ تا که به هر حال از جاهای مختلف آمده بودند ما دیدیم که نهایتا ۶ نفر به هر حال از صافی شورای نگهبان گذشتند و اتفاقا خود این حذف هایی که انجام شد نشون دهنده ماهیت رسوا و ضد دمکراتیک این نمایش انتخاباتی رژیم که به اسم انتخابات آزاد راه می اندازه هستش که نشون می ده بدون اجازه رهبر، حتی فداکارترین و وفادارترین خادمان این نظام که احمدی نژادی که اسمش رو بردید بدون تردید یکی از اونها بوده، اگر نیازهای نظام ایجاب نکنه راحت مثل یک دستمال کثیف بیرون انداخته می شوند. در مورد احمدی نژاد خُب همه می دونن که رفته بود و مشورت کرده بود که آیا من برم کاندید بشوم یا نشوم؟ خامنه ای به هر حال پیامی می ده که "صلاح نیست". و او هم بدون در نظر گرفتن چنین دستوری رفت ولی خیلی راحت شورای

برای دسترسی و مطالعه

این اثر ارزشمند

از لینک زیر در سایت سیاهکل

دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com/publication/dar-bareh-enghelab.htm>



ملاحظات در باره

"در باره انقلاب"

چریکهای فدائی خلق ایران

۱۳۵۳

رادبو همراه: خیلی ممنون رفیق چنگیز از این که با ما همراه بودید. بدرود.

اثری از چریک فدائی خلق، رفیق بهروز دهقانی زندگی و آثار شون اوکیسی (۲)



پیام فدائی: در این نوشته، رفیق بهروز دهقانی به معرفی و توضیح آثار شون اوکیسی، نمایشنامه نویس مبارز و سوسیالیست متعهد ایرلندی پرداخته است. رفیق بهروز نه تنها اولین کسی است که در دهه ۴۰ شون اوکیسی، نویسنده ای که قلمش را همواره در خدمت به طبقه کارگر ایرلند به کار برد را به جامعه روشنفکری ایران شناساند بلکه خود به ترجمه آثاری از او از جمله "خیش ها و ستاره ها" (که رفیق بهروز از آن به عنوان شاهکار اوکیسی نام برده)، "خزانی در بهار"، "ماه در کابلنامو می درخشد"... پرداخته است. در این نوشته رفیق بهروز با توضیحات پر ارزش خود که مملو از معنا و مفهوم انقلابی اند راه زندگی تأثیر گذار و حیات بخش- زندگی ای که به قول خودش پایانش آغازی برای دیگران باشد، چنان زندگی ای که مرگ در آن آجری باشد برای دیوار شهری که ساخته می شود- را مورد تأکید قرار داده است. با چنین تأکیدی گوئی رفیق بهروز دهقانی در زمان نگارش این نوشته از زندگی پر بار و شکوهمند خود و مرگ زندگی بخششی سخن می گفت که چند سال بعد، خود، سبیل برجسته شان شد. بخش اول این نوشته در "پیام فدایی" شماره ۲۱۶ به چاپ رسیده است.

بریزد. دختر کارگر سر می رسد و کیف را به اتافش می برد که سربازها با زنان کاری ندارند. از قضا اتاف شاعر را نمی گردند، اما اتاف دختر را زیر رو می کنند و کیف دستی را بیرون می کشند. دختر را سوار کامیون می کنند و بعد که می خواهد فرار کند او را با تیر می زنند. دختر با فریاد «زنده باد جمهوری» برب و عشقی سرخ در سینه می میرد. شاعر که خبر مرگ دختر را می شنود زیباترین شعرش را می سراید:

آه دونالد دیورن،
تا آنگاه که مفتول نقره شل شود
و کاسه ی طلائی بشکند،
شرمساری نصیب تو باد.
آه، دیورن، دونالد دیورن،
شاعر بزدل، بزدل شاعر! V

در بسیاری از نمایشنامه های اوکیسی زنانند که دلاورند و صمیمیتی دارند و حتی جان خود را ایثار می کنند. به گفته ی منتقدی زنان اوکیسی همراه نویسنده، هیاهو، سیاست بازی و وراجی پوچ و بیپوده ی مردان را تماشا می کنند. مردان یا لاف زن و چاخانند یا ترسو و زبان باز. اینها ستون هائی هستند که محله های تنگدستان رویشان بنا شده. لاف ها و قصه های بی سر و ته مستانه شان را که می شنوی احساس می کنی که این محله های کثیف تا ابد پایدار خواهد ماند. مردان برای تلخکامی های زندگی یکنواخت و ملال آور به مشروب پناه می برند و در عالم مستی خود را قهرمانانی تصور می کنند، در حالی که زنان و فرزندانیشان با فقر و مرگ مبارزه ای مایوسانه دارند.

اجاره نشینان دور «سایه مجاهد» جمع شده اند. یکی از آن ها تامی، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده می گوید:

ساکنان خانه به تکاپو می افتند و هولکی می دوند که در را باز کنند و الا «سیاه و خرمائی» ها در را خواهند شکست، در که باز شد به داخل خانه هجوم می برند و به هر اتاق و پستوئی سرک می کشند که شورشی می جوئیم و دندانگیر می جوئیم. عصبانی که بشوند آدم می کشند. بی واهمه غارت می کنند. وای به حال کسی که اعتراض کند. کشان کشان به کامیون می اندازندش و می برند به جائی که عرب نی انداخت و بعد می گویند می خواست فرار کند، تیر خورد. ۶ یکی از آدم های نمایش (دیورن) می گوید: آن دنیا خدا عذاب خواهد داد همانطوری که این دنیا سیاه و خرمائی ها می دهند.

در این گیرودار شاعری به نام **دونال دیورن**، دنبال جای ساکت و آرامی می گردد که بتواند شعر بسراید. به اتاف دوستش سوماش شیلد دستفروش که مستأجر یک خانه ی اجاره ای است آمده است. همه ی ساکنان خانه او را به جای مجاهد از دشمن گریخته ای می گیرند که روزها در خانه می ماند و شب ها بیرون می رود. دوستی یک کیف دستی در اتاف می گذارد که عصر خواهد برد.

ساکنان خانه ی اجاره ای از جمله دختر کارگری به دیدار شاعر، که سایه ای است از یک مجاهد، می آیند. باز شاعر وقت مناسبی برای نوشتن شعر پیدا نمی کند. در پرده ی دوم، سربازان مزدور و سیاه و خرمائی ها به خانه می ریزند. دو دوست پی می برند که کیف دستی پر از بمب است.

شاعر رومانتیست که در شعرهایش از مرگ دم می زد، دست و پای خود را گم می کند و نمی داند چه خاکی بر سرش

در صحنه تئاتر آبی

در سال ۱۸۹۹ ادوارد مارتین و باتلر بیتز تئاتر آبی را به وجود آوردند. مارتین انقلابی، رئالیست و علاقه مند به مسائل اجتماعی بود و بیتز محافظ کار و رومانتیست و دوستدار فولکلور. این بود که پس از چندی مارتین کنار رفت و لیدی گریگوری و کسان دیگر به کمک بیتز آمدند و اداره ی آن را به عهده گرفتند. تأسیس تئاتر آبی تکان بزرگی به جامعه ی هنری ایرلند داد. اما روزگاری که اوکیسی اولین نمایشنامه هایش را می نوشت، نمایش های آبی رغبتی در مردم نمی انگیخت که زندگی نبود، تقلید زندگی بود، نمایشنامه های اوکیسی بود که خون تازه ای در رگ های نیم مرده اش دواند.

سایه ی مجاهد The shadow of Gunman مدت سه شب در تئاتر آبی به صحنه آمد. سالن تئاتر برای نخستین بار پر از تماشاگر شد، چون مردم خودشان و زندگی شان را در صحنه می دیدند. هیچ کس باور نمی کرد که همین کارگری که کلاه کپی گذاشته و نیم تنه ی سربازی تنش است، نویسنده ی نمایشنامه ی «سایه ی مجاهد» باشد.

سال ۱۹۲۰ است. ایرلند همچنان مبارزه می کند. انگلیسی ها مثل سگ ها رخنه های شده اند و به هیچ کس ابقا نمی کنند.

سربازان «سیاه و خرمائی» پوشان در خیابان ها می گردند و عربده می کشند و همه جا دنبال انقلابیان، بو می کشند. کامیون ها با بار خود که چند تنی بی خبر از همه جا و یکی دو نفر انقلابی است به این سو و آن سو حرکت می کنند.

به قول آن خانم ایرلندی، **درونی مکاردل**، کامیون که جلوی خانه ای ایستاده،

خانه بیرون رفت، می آیند تو و عرف خوری راه می اندازند. دختر جونو، مری، نیز کارگر است، اما الان اعتصاب کرده و کار نمی کند. پسرش جانی یک دستش را توی جنگ از دست داده و خانه نشین شده است.

مردی به نام **بنتام** که سابقاً معلم بوده، سر می رسد و به افراد خانواده خبر می دهد، که عموزاده ی ناخدا بویل مرده و میراث بزرگی را برایش گذاشته. جونو و بویل این ور و آن ور می روند، با قرض و قوله اسبابی دست و پا می کنند و خانه ی خودشان را تر و تمیز می کنند. **مری** از مردی که دوستش دارد، می بُرد و به بنتام دل می بندد. اما ارثیه بد تنظیم شده؛ آب پاکی روی دست بویل می ریزند؛ طلبکارها سر می رسند و اسباب را غارت می کنند و می برند. بنتام که انگار به طمع پول ارثی به مری نزدیک شده بود پس از آنکه اغفالش می کند به انگلستان می گریزد. **جانی** را به سبب اینکه دوستش را به طرفداران ایالت آزاد، لو داده می کشند. مرد خانه، کاری ندارد، جز اینکه با آخرین پول های قرضی مست کند. بار این همه مصیبت ها تنها به دوش جونو می افتد. در آخر پرده سوم، جونو، مری را به خانه ی خواهرش می برد که بچه اش را بزاید و خودش می رود جنازه ی پسرش را ببیند. ناخدا بویل و رفیقش **جاکسر** تلوتلو خوران وارد می شوند، آخرین کلام بویل این است: برات بگم ... جاکسر ... همه ی دنیا ... بدجوری ... درب و داغون ... شده!

فاصله ی غم و شادی چندان کم است که آدم نمی داند گریه کند یا بخندد. از این رو بسا تماشاگرانی که بیجا می خندند و بیجا گریه می کنند.

باز مردان لاف می زنند. مست می کنند و از شبخ می ترسند. **جونو بویل** مانند بسیاری از زن های اوکیسی روی زمین زندگی می کند، حقایق زندگی را درست تر و بهتر از مردان درک می کند و بار فرزندان و شوهرش را به دوش می کشد. هموست که وقتی دخترش بچه دار شده و همه او را از خود می رانن- حتی "در وین"، رهبر کارگران که به ماورالطبیعه اعتقاد ندارد و همه چیز را در وجود انسان خلاصه می کند. جونو مردانه در برابر مصیبت ها می ایستد و می گوید: درست است بچه ات پدر ندارد، اما به جای یک مادر دو مادر دارد، من و تو کار می کنیم تا او بزرگ شود.

نویسنده درباره ی زن هایش می گوید: آن ها بیشتر از مردها به زمین نزدیکند. مردها



می گوید: همه زیبایی ها و شادی ها مرده اند.

کتلین گوش می ایستد Cathleen Listens in نمایشنامه تک پرده ئی تمثیلی است که پس از "سایه مجاهد" اجرا شد اما توفیقی نیافت. در این نمایشنامه، ایرلند در چهره ی دختر جوان و سبکسری به نام کتلین دختر هولپهان نموده می شود که عاشقان دلخسته ی فراوان دارد: مانند جمهوری خواه، طرفدار ایالت آزاد، تاجر، کشاورز و کارگر، که هر کدام می خواهند نظر او را به خود جلب کنند.

پس از شکست این نمایشنامه اوکیسی به یاد اندرز بیتز افتاد، که گفته بود: از زندگی ای که می شناسی بنویس، از ساکنان محله های پست دوبلین.

جونو و طاووس Juno and the paycock که در سال ۱۹۲۴ در تئاتر ابی روی صحنه آمد، معروف ترین نمایشنامه ی اوکیسی است و حادثه اش در یک خانواده ی اجاره نشین می گذرد. این بار جنگ با انگلیسی ها تمام شده و جنگ داخلی درگرفته است. طرفداران ایالت آزاد و جمهوری خواهان، همزمان سابق، روبروی هم ایستاده اند. قهرمان حادثه باز زن است. **جونو بویل** زن کارگری است که شوهری بی خیال و دائم الخمر دارد، که پیوسته به خیال کشتی و دریاست. در دریای خیال، کشتی می راند و در بندرهای موهوم لنگر می اندازد. رفیقی هم دارد، که در هفت آسمان خدا صاحب ستاره ای نیست. این دو پا به پا می کنند و تا جونو از

من حاضرم در راه ایرلند کشته شوم. دیورن: می دانم، می دانم، تامی. تامی: هرگز پاش نیفتاده، نمی گذارند، با این حال هر وقت احضارم بکنند می روم.....

دیورن: ... می دانم، تامی. پایش بیفته مرد این کارها هستی، اما یادت باشد که می گویند آن که پایداری می کند و منتظر می ماند کار بزرگی می کند.

تامی (با خشونت): دیگر از منتظر ماندن ذله شده ام - همه مان ذله شده ایم.

همه ی حرف هایش لاف است. این ها را می گوید تا بعدها جار بزند با جمهوری سر و سری دارد.

شاعر نمایشنامه ی مرد مجاهد خیلی چیزها می داند، شعر شللی ورد زبانش است: وای بر من، افسوس! درد همه جا همیشه، همچون تو ای پرومته، نه درنگی، نه امید.

به جای هر چیز فلسفه می بافد. «این دو نیرو- فکر و عمل- قالب مسخره ی زندگی را دگرگون خواهد کرد و طرح نو و دلپسندی خواهند انداخت.» اما چنین طرحی به دست چه کسی انداخته می شود؟ خودش نیز نمی داند.

نویسنده خود به جاودانگی وضع موجود ایمان ندارد و معتقد است که می توان و باید روابط اجتماعی را دگرگون کرد. اما می داند که از شاعران خیالیبافی چون دیورن ساخته نیست که جرئت و صمیمیت ندارند. از زبان دختر کارگر به شاعر می گوید: ... وقتش است که قلم را بگذاری زمین و بروی سراغ تفنگ.

اوکیسی از زبان سوماس دستفروش، نیش دارترین و درست ترین سخنان را درباره ی مردمی که به سبب زیستن در زیر فشار و خفقان، بسیاری از نیکی هایشان را از دست داده اند باز می گوید: کی آدم هائی مثل مرد ایرلند دیده؟ هیچ کاری تو این مملکت فایده دارد؟

گوشه ای از درد را یافته است. جائی می گوید: هیچ تعجب ندارد که چرا این مملکت به این روز افتاده، چون در آن نمی شود به حرف کسی اعتماد کرد. شوخی را جدی می گیرند و جدی را شوخی.

در اجتماعی که ساخته ی این گونه انسان هاست گوئی نشانی از زیبایی ها و شادی ها نمانده:

چون شب پاورچین و با وقار در می رسد ملکه ی ماه به زندگی زیر پایش نگاه می کند و انگار

لوحه ی روح انسان را می خواند و با خاموشی سرزنش وارث

به گفته ی منتقدی، جرج جین ناتان ، حتی نعلش کفش حرفه ای را به حال آدم ها متأثر می کند. چرا که زندگی اجاره نشینان جز این نبود.

در این نمایشنامه نیز مانند نمایشنامه های آخر عمرش به کلیسا و مذهب می تازد. مستی و راستی که گفته اند کلام ناخدا بویل دائم الخمر است: - چیزی بهت بگویم جاکسر، که تا حال به هیشکی نگفته ام تو این مملکت بدبخت، کشیش زیادی به مردم مسلط است.

رویه ی دیگر چنین زندگی در خیش و ستاره ها The Plough and the Stars تصویر می شود که شاهکار اوکیسی است. فاجعه ایرلند و ساکنان خانه های اجاره ای است. اسم نمایشنامه اشاره ای به پرچم سپاه میهن پرستان ایرلند: ستاره های هفت برادران در زمینه ی آبی. کلمه ی Plough دو مفهوم دارد، "هفت برادران و خیش" و مراد نویسنده از انتخاب این سمبل در هم آمیختن واقعیت و رؤیا و زمین و آسمان است. ۸

خیش و ستاره ها که در سال ۱۹۲۶ در تئاتر ایبی اجرا شد، چنان نیشی به ناسیونالیست ها زد که فریاد همه در آمد. به طوری که شب سوم، نمایشی روی صحنه اجرا شد و نمایش بزرگ تری در سالن. مردم هیاهو راه انداختند و فریاد می کشیدند، اعتراضشان بیشتر به پرده ی دوم نمایشنامه بود، که دختر بد کاری در میخانه دنبال مشتری می گردد. داد می زدند، که در ایرلند فاحشه ای وجود ندارد!

خیش و ستاره ها حادثه منظمی ندارد. ترکیبی است از چند موضوع که به صورت «کنترپوان» به هم چسبیده اند: مردی که فرمانده گروهی از سپاهیان میهن پرستان ایرلند است در قیام ۱۹۱۶ شرکت می کند و زنش همه جای شهر را زیر و رو می کند. اما شوهرش را نمی یابد و آخر سر دیوانه می شود. دختر مسلولی که کسی را ندارد جز مادری لاپالای، می میرد: "این روزها سل بیشتر از گلوله آدم می کشد." ۹ ساکنان دیگر خانه سه مرد و دو زن در وانفسای جنگ سر چیزهای جزئی و بی اهمیت بحث و مجادله می کنند، مست بازی در می آورند.

روز دوشنبه عید فصح، ۲۴ آوریل ۱۹۱۶، پیرس شاعر ایرلندی بالای پله های اداره ی پست دوبلین رفت و دولت موقت جمهوری ایرلند را خواند و به دنبال آن قیام شروع شد. «سپاه میهن پرستان» که افراد آن بیشتر کارگران بودند و «داوطلبان ایرلندی» که افراد آن بیشتر کارمندان دولت و کاسبکاران بودند، پشتوانه ی این قیام محسوب می شدند. اما بعضی از رهبران در آخرین لحظه پا پس کشیدند و از «داوطلبان ایرلندی» جز عده ی معدودی در قیام شرکت نکردند. پیرس و کنالی چاره ای نداشتند جز اینکه دست خالی به جنگ



اما آنگاه که پسر خودش کشته می شود، خانم بویل: ... شاید تا وقتی جسد پسر بیچاره ی خانم تُنکرد، مثل جانی، پیدا نشده بود دلم برایش نسوخته بود، چون جمهوری خواه بود. چرا نگفتم جمهوری خواه و یا طرفدار ایالت آزاد هم باشد باز پسر یک زنی است؟ حتی جانی خیال می کند تقصیر این همه بدبختی از پدرش است. اما چاره ای که پیشنهاد می کند، چاره ی فردی است نه اجتماعی.

... ای کاش خدائی می شد و گلوله ای، بمبی تا مدت ها پیش درب و داغونم می کرد! هیچ کدامتان به فکر من نیستید.

بار دیگر در این نمایشنامه با مردانی روبرو می شویم که خیلی خوب حرف می زنند، استدلال می کنند، اما وقتی سخن از کار و عمل می رود، در می روند یا درد پا می گیرند.

بنام که وحدت وجودی است و مثل لبلب حرف می زند، می خواهد از راه اشراق و جذب به معرفت الله برسد. اما اگر مردم را جلوی چشمش سر ببرند، ککش هم نمی گزد. وقتی که خبر کشته شدن پسر همسایه را می شنود می گوید: خانم بویل، خیلی وحشتناکه، اما چاره ی سگ هار، کشتن است. و نیز باکی ندارد که دختری را فریب دهد و فرار کند.

ناخدا بویل به گفته ی خودش در قیام هفته ی عید فصح دست داشته و در عالم مستی از رهائی ایرلند و آزادی و برابری حرف می زند، ولی کاری جز این ندارد که از صبح تا شب از این میخانه به آن میخانه برود و هر وقت هم هوا پس شد درد پا بگیرد.

در پرده ی سوم اوکیسی فاجعه را روی فاجعه انبار می کند، با چنان مبالغه ای که

خیلی ایده آلیست اند و احمقانه ایده آلیست اند. مثل زن ها حقایق را نمی بینند. زن باید از مرد به زمین نزدیک تر باشد.

در سرتاسر نمایشنامه میان رئالیسم زن و ایده آلیسم دیگران تضاد است. ناخدا بویل همه ی مشکلات را در بطری های مشروب حل می کند. مری در کتاب ها و جانی در بریدن از همه و گوشه ی انزوا گرفتن، پناهگاهی می جویند. تنها جونو با زندگی رو در رو می ایستد.

انسان هائی که در باتلاق خانه های اجاره ای می لولند، همه از حقیقت فرار می کنند. نمی خواهند باور کنند که نقاش ازلی که تقدیرشان را تصویر کرده جز خودشان موجود دیگری نیست. چون اگر این حقیقت را بپذیرند که خود، پلیدی های زندگی را بوجود آورده اند، مجال برای نق زدن و خود را کنار کشیدن باقی نمی ماند.

از این رو باید مسئولیت این همه را به گردن دیگری انداخت: اجتماع، خدا، دیگران. این گفتگوی مری و جونو بیان کننده ی خیلی چیزهاست. دختر از بنام بچه دار شده و عاشقش او را نمی پذیرد.

مری: درست است، حرف "جری در وین" درست است، خدائی وجود ندارد، وجود ندارد، اگر خدا بود نمی گذاشت این چیزها اتفاق بیفتد.

خانم بویل: ... این چیزها ربطی به اراده ی خدا ندارد، خدا در مقابل حماقت بشر چه کار می تواند بکند؟

اگر در جامعه ای دخترها تأمین ندارند، اگر سربازان خارجی آدم می کشند، اگر زن ها و مردها مجبورند از صبح تا شب جان بکنند و به زور لقمه نانی گیر بیاورند و اگر خوره ی تباهی به پیکر اجتماع افتاده و برای فراموشی واقعیت ها به مخدر پناه می برند، کسی جز انسان ها مسئول نیستند، انسان هایی که تنها زمانی غمگین می شوند و شاید دست به کاری می زنند که فاجعه، در خانه ی خودشان را زده باشد.

پسر همسایه در جنگ کشته شده و مراسم تشییع جنازه اش دارد اجرا می شود. خانواده ی بویل فارغ از این همه، سرگرم آواز خوانی هستند، مثلاً جشن ازدواج دخترشان و بنام را برگزار می کنند. همسایه ای می آید و خبر می دهد که ساز و آوازتان را بس کنید.

خانم بویل: آه، پاک یادم رفته بود امشب می آرندش کلیسا، داریم اینجا آواز می - خوانیم. خوب شد که گرامافون رو هنوز کوک نکرده بودیم.

بویل: اگر هم می کردیم چی؟ ما کاری به این کارها نداریم، این کارها کار دولت است. بگذار کار خودشان را بکنند.

خانم بویل: از یک نظر حقش بود، چون این اواخر خانه اش شده بود پناهگاه ...

دیگر تاب و تحملش را نداشتند، بخصوص که نمایشنامه های لیناکس رایینس، نویسنده و کارگردان با نفوذ را هم "چیزهای بی ارزش" می نامید. دیگر پشت صحنه ی تئاتر راهش ندادند و وقتی هم در سال ۱۹۲۸ **جام نقره The silver Tassie** را برایشان فرستاد، همگی دست به یکی شدند و ردش کردند. در هیاهویی که به دنبال این حادثه راه انداختند، دیگر شکی برای "شون" نماند که توطئه ای در کار است. گردانندگان تئاتر ای: باتلر بیتز، لیدی گریگوری، لیناکس رایینس و ستارگی نظر دادند که نمایشنامه قابل اجرا نیست، نمایشنامه ای که **برناردشاو** درباره اش می گوید: "شون عزیزم، چه نمایشنامه ای! ... البته که **ای** می بایست اجراش می کرد ... اما آدم هائی که «به قول عوام» وقتی بچه بودی با عمویت آشنا بوده اند همیشه می خواهند، مشق هایت را اصلاح کنند." ۱۴

" با چنین احوالی در ایرلند، مجالی برای آدم بیچاره نیست که زندگی کند یا بنویسد ". چنان که بعدها می گوید، اوکیسی دیگر آن عمله ی راه آهن نیست که کسی نمایشنامه ها و خودش را به چیزی نگیرد. پس جل و پلاشش را جمع کرد و بدرود با تو، ای ایرلند! Innishfallen fare Thee Well گفت:

برای اوکیسی و هر نویسنده ی بزرگ جدائی از سرزمین به مفهوم جدائی از زمین و مردم نیست. «با ذهن ایرلند آشنایم چون درونش هستم، من با قلب ایرلند آشنایم، چون گوشه ای از آنم، من با پنج حس ایرلند آشنایم، چون درون آن ها هستم و آن ها در منند، به من می گویند: بنگر و چون می نگرم می بینم، میگویند گوش کن و چون گوش می کنم می شنوم." ۱۵ نبض ایرلند را همیشه به دست دارد.

با آن که تا آخر عمر در انگلستان ماندگار شد اما ایرلندی ماند و از ایرلند نوشت. "ای دوبلین، دست راستمان از کار فرو ماند، آن گاه که فراموشت کنیم." ۱۶

جام نقره درباره ی جنگ جهانی است. قهرمان فوتبال به نام "هری هیگن" دو پایش را از دست می دهد و به خانه اش برمی گردد. آن روزهایی که مردم روی دوش می برندش سپری شده، دیگر کسی نیست، دوستش بدارد، حتی دختری که عاشقش بود. «جام نقره» ای که در بازی فوتبال گرفته و دست به دست می گردد، کنایه ای است از عشق و قدرت از دست رفته ی "هری". در پرده ی آخر هری، با چرخ دستی اش پیوسته دختر را دنبال می کند و رفیق کورش را از صحنه بیرون می کنند که خود به رقص و شادی بپردازند. جنگ از دو انسان کامل یک انسان ناقص می سازد.

دل و جان، ایمان به رستگاری داشتند، انقلاب شکست نمی خورد.

اوکیسی با نگاهی طنزآلود به دنیا می نگرد. در همه ی نمایشنامه هایش، حتی در تراژدی ها، طنز او به چشم می خورد. شاید جز در یکی دو نمایشنامه اش قهرمانی نتوان یافت که به نوعی رسوایش نکرده باشد، نه اینکه بگوید انسان خوبی وجود ندارد. همه ی آدم هایش سهمی از نیکی دارند، حتی بدترینشان در **خیش و ستاره ها** "ملا ترگود"، مرد بی خیال و دائم الخمر، به جستجوی "نورا" شهر گلوله باران شده را زیر پا می گذارد. "بی برجس"، طرفدار «نظم و قانون» یعنی حکومت محافظ کار انگلیس نیز جان خود را در راه نورا دیوانه فدا می کند. نویسنده تأکید می کند که شرایط زندگی و اجتماع آنچنان است که از انسان موجود پلیدی می سازد. بارها از زبان آدم های نمایش می گوید که تنها جنگ مقدس، جنگ با فقر و رهائی طبقه ی کارگر است. با نشان دادن خانه های اجاره ای و ساکنانش انگار به کنایه می گوید: «اینک محله های فقیران، زشتی واقعی که آدمی باید از بین بردش. هر قضیه دیگری باید بعد از این مشکل حل و فصل شود.» ۱۲

این نمایشنامه های اوکیسی را با لفظ تراژیکومیک مشخص کرده اند. " درام اوکیسی درامی است نه دربست تراژدی و نه کمدی خالص، درامی است که این دو را با جسارت به هم آمیخته" ۱۳ تراژدی گزنده، میان خنده و تفریح الکی پیش می رود، پرده ی سیاهی با لکه های سفیدی از شادی و مسخرگی.

اوکیسی برای دردها مرحمی تجویز نمی کند، بخصوص در نمایشنامه هایی که ذکرشان گذشت. تنها رنج هایی را که در چنین جامعه هایی وجود دارند نشان می دهد. آینه ای پیش روی زندگی می گیرد و آن را به خواننده و تماشاگر می تاباند. این زندگی توست همراه با زشتی، تلخی و تباهی در این زندگی، شادی هایی هم هست، از آن شادی ها که سرچشمه شان درد است. خنده ی تلخ بیمار دم مرگی است و شاید نیشدارتر از هر گریه ای.

بی اعتنائی به درد دیگران، مسخره کردنشان، دله دزدی ها، مست کردن ها، لاف زدن ها، آسمان و ریسمان به هم بافتن ها و از این دست کارها. می گوید: هرگز قصد نداشته و نخواهد داشت از قهرمانان بنویسد، تنها ارزش ساخته است که از زندگی بنویسد و از مردمی که می شناسد.

از هنگامی که **سایه مجاهد** در تئاتر ای اجرا شد، اوکیسی مرتب به تئاتر رفت و آمد می کرد و گاهی به انتقاد از نمایشنامه ها می پرداخت. گردانندگان تئاتر که ابتدا از این مرد بی پروا و رک خوششان آمده بود،

انگلیس بروند. چون در هر صورت زندان چشم به راهشان بود. اسلحه کافی نداشتند و گروه رهبری نیز کاملاً مجهز نبود و نقشه ی درست و کاملی نداشت. انقلابیان خیال می کردند نخستین گلوله که در رو، همه ی مردم شورش خواهند کرد و به ایشان خواهند پیوست. این خیال باطل بزرگترین علت شکست قیام بود. بنا به گفته ی مجله ی *سندی تایمز* فوریه ۱۹۶۶، انقلابیان به آسانی می توانستند برج دوبلین و استحکامات دیگری را به تصرف در آورند.

«چند صد تا آدم پراکنده با ده دوازده تفنگ و تسبیح با صد هزار آدم آزموده، سوار و پیاده با توپخانه و تجهیزات ...» جنگیدند و شکست خوردند. این شکستی محتوم بود. اما جوانان ایرلندی دانسته، خود را فدا کردند تا مردم را از کنج خانه ها بیرون بکشند و کشیدند.

اوکیسی در نمایشنامه ی **خیش و ستاره** ها علل شکست انقلاب را بررسی می کند. می گوید: خیلی ها که بعد از پیروزی ایرلند به عنوان انقلابی معروف شدند در گرماگرم جنگ به خانه خود خزیده بودند و ورق بازی می کردند. درست است که گاهی جوش و خروشی هم داشتند، اما مستی که از سرشان می پرید شور و شوقشان هم فرو می نشست. اینها اگر پا می داد، غارت هم می کردند. مال مردم را می دزدیدند و از پشت به انقلابیان خنجر می زدند، جوش و خروش اینها از میخانه شروع می شد.

به نظر منتقدی "هنگامی که سیاست و خدمات اجتماعی انگلیس در ایرلند شکست خورد، میخانه ها به دوام استعمار کمک زیادی کردند. نخستین احساس وطن پرستانه ی مردم عادی در این مکان ها به جوش و خروش می آمد، کف می کرد و آماس و آخر سر می ترکید. بدین ترتیب هنگامی که قیام ملی در گرفت هیچ کس به یاری آن نشتافت" ۱۰ در پرده ی دوم، فلاتر که پس از شنیدن نطق های آتشین به میخانه آمده، می گوید: «روح آدم واسه ی جنگ، برای حقیقت پرپر می زنه ... مردهای دوبلین را که راهشان انداختی با قدرت تمام می روند جلو و هر چه را که راه مقصودشان را سد کرده، از بین می برند.» اما صبح روزی که انقلاب شروع شده، با رفیق هایش در خانه تاس می ریزد.

اوکیسی در این نمایشنامه دوباره به یادمان می آورد که سازنده ی دنیا انسان است با همه ی زیبایی ها و زشتی هایش و هموست که توانائی تغییرش را دارد: «انسان باید رهاننده ی خود باشد، انسان باید خدای خود شود.» ۱۱

در «سایه ی مجاهد» اگر شاعر خود را مجاهد جا نمی زد، دختر کشته نمی شد و در خیش و ستاره ها اگر کارگران و ساکنان خانه های اجاره ای نه از سر مستی، از

با این نمایشنامه اوکیسی از «رتالیسم» دروغین که کم کم داشت گندش بالا می آمد، دست شست و نوشتن نمایشنامه های تجربی و اکسپرسیونیستی را آغاز کرد. همچنان که گابریل فالون از فیندلیر نقل می کند «اوکیسی در نمایشنامه های اولی به محتوای انسانی بیشتر از فرم نمایشی توجه داشت. بیشتر درگیر ضرورت چیزی بود که می بایست بگوید، نه چگونگی بیان. مسأله شکل نمایشی با **جام نقره** به میان آمد، اما محتوای انسانی نیز به جای خود محفوظ ماند.» در نمایشنامه های بعدی برای میدان دادن به تخیلاتش رتالیسم را با ضد رتالیسم در هم آمیخت.

از استخوان خشک گردد؟... گفتم: ای خداوند پهوه تو می دانی. پس مرا فرمود: نبوت کن و با باد بگو از چهار باد نفسی برآید و به این زندگان بوزد تا شاید بمیرند... و من نبوت کردم و نفس از آن ها در آمد و پی ها از آن ها درآمد و اینک لرزه ای و استخوان هایشان کنده شد، استخوانی از استخوانی و آن ها مردند و سپاه بی نهایت زیاده، و دره ای پر از استخوان خشک شد. پیروان «پسر انسان» جلو صلیب همدیگر را پاره پاره می کنند و اصلاً نمی دانند چرا جنگ می کنند و چرا به جبهه آمده اند: سرباز اول... چرا اینجا آمده ایم؟ چرا، چرا، همین را می خواهیم بدانیم. سرباز دوم- خدا می داند ...

زیر نویس ها:

۶- نقل از The Man Behind The Play اثر Sean O' Casey, Saros Cowasjee که در لندن منتشر شده.

۷- پس آفریننده ی خود را در روزهای جوانیت به یاد آر قبل از آن که روزهای بلا برسد و سال هائی برسد که بگوئی مرا از این ها خوشی نیست... قبل از آن که مفتول نقره گسیخته شود و کاسه ی طلا شکسته گردد(عهد عتیق، کتاب جامعه، باب دوازدهم)

۸- خیش و ستاره ها پرده ۴، از ترجمه ی فارسی به همین قلم.

۹- خیش و ستاره ها: پرده ی چهارم Saros Cowasjee: Sean O Casey The Man Behind the Plays P. 66

۱۱- شون اکیسی به نقل از Sean O' Casey, The man and his work صفحه ۲۵۵/

۱۲- John Gassner: Masters of the drama 576

۱۳- David Krause, Sean O' Casey, the Man and His work, 47

۱۴- به نقل از کتاب David Krause صفحه ۱۳۶

۱۵- Sean O' Casey: The Green Crow, 150

۱۶- اوکیسی: در نامه ای خطاب به گابریل فالون.

نمایش، برداشتی است از زندگی، اما "چنین می نماید که هر قدر به زندگی واقعی نزدیک تر می شویم، از تئاتر به دور می افتیم. تئاتری که تقلید صرف زندگی باشد، اصلاً تئاتر نیست. زیبایی، آتش و شعر تئاتر از توفان رتالیسم جعلی فرو مرده اند: هیچ آدم واقعی را نمی شود وارد نمایشنامه کرد مگر اینکه نمایشنامه نویس مقداری از واقعی بودنش را با درازتر و پهن تر کردن او ازش بگیرد." نظر اوکیسی درباره ی هنر نمایش چنین است. او با هر نمایشنامه، تجربه ی تازه ای می کند و راه تازه ای می گشاید.

(ادامه دارد)

پرده ی دوم **جام نقره** چیزی است بالاتر از نمایش، به مفهوم خاص، اپرا- باله است، نماز جماعت سربازان است. صحنه پای دیر خرابه ای است که گاه گاهی آواز راهبه ها از آن شنیده می شود. تویی وسط صحنه قرار دارد و در کنارش تصویر حضرت مریم و یک صلیب. سربازی روی زمین دولا شده و خرقیال نبی، باب سی و هفتم را چنان که می خواهد یا در خاطرش مانده، می خواند و آواز راهبه ها با صدای او قاطی می شود. دست خداوند بر من فرود آمد و مرا در روح خداوند بیرون برد و در میان دره ای نهاد. و نگرستم گروه بزرگی را دیدم که روی پاهایشان ایستاده اند، سپاه بی نهایت زیاده و او مرا گفت: ای پسر انسان آیا می شود این سپاه بی نهایت زیاده، دره ای پر

خوانندگان گرامی "پیام فدایی"!

چنان چه عضو "آبونه" - لیست ایمیلی سایت سیاهکل نیستید و مایل به دریافت مطالب سایت سیاهکل از طریق اینترنت می باشید. لطفا اطلاع دهید تا آدرس ایمیلی شما به لیست ایمیلی سایت سیاهکل اضافه شود siahkal.info@gmail.com

از سایت های چریک های فدائی خلق ایران دیدن کنید:

سایت چریک های فدائی خلق ایران. "سیاهکل" <http://www.siahkal.com>

سایت اشرف دهقانی <http://www.ashrafdehghani.com>

صفحه کتاب فروشی الکترونیکی انتشارات چریک های فدائی خلق ایران <http://www.19bahman.com/IPFG-Books.html>

صفحه فیسبوک چریک های فدائی خلق ایران. "پیام فدائی" www.facebook.com/people/Siahkal-Fadaee/100010337880565

کانال تلگرام چریک های فدائی خلق ایران. "بذرهای ماندگار" <https://telegram.me/BazrhayeMandegar>

صفحه اینستاگرام چریک های فدائی خلق ایران. "بذرهای ماندگار" <https://www.instagram.com/bazrhayemandegar>

با چریک های فدائی خلق ایران تماس بگیرید:

پست الکترونیکی (ایمیل) چریک های فدائی خلق ایران: ipfg@hotmail.com

پست الکترونیکی (ایمیل) گردانندگان سایت اشرف دهقانی: postmaster@ashrafdehghani.com

صندوق پستی چریک های فدائی خلق ایران

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

شماره تلفن چریک های فدائی خلق ایران

۰۰۴۴۷۹۶۶۴۹۴۰۴۴

• در سال ۲۰۱۶ در سطح جهانی ۱۸۱۰ نفر میلیاردی جهانی ردیابی شده اند. ۸۹ درصد آنان (که تمامی مرد هستند) در مجموع صاحب ۶،۵ تریلیون دلار (۱۰۰۰ میلیون میلیون دلار) دارایی میباشند. این میزان برابر با دارایی ۷۰ درصد پایینی میزان تصاحب دارایی کل جمعیت جهان در این سال است.

• به میزان دارایی سوپرثروتمندان جهان از سال ۲۰۰۹ سالانه ۱۱ درصد اضافه شده است.

• رشد درآمد سالانه در خلال ۳۰ سال گذشته برای ۵۰ درصد پایینی توده ها در ایالات متحده آمریکا برابر با صفر بوده و این در حالی است که میزان معادل برابر یک درصد فوقانی جمعیت برابر با ۳۰۰ درصد بوده است.

• به جمع میزان دارایی بیل گیتس از سال ۲۰۰۶ تا زمان پرداختن به این گزارش ۲۵ بلیون دلار (میلیون میلیون دلار) اضافه شده و به این ترتیب دارایی او در کمتر از یک دهه دو برابر شده است.

• به درآمد سالانه ۱۰ درصد تحتانی توده های جهان در خلال سالهای ۱۹۸۸ و ۲۰۱۱ معادل با ۶۵ دلار اضافه شده است و این در حالی است که به درآمد سالانه ۱۰ درصد فوقانی برابر با ۱۱۸۰۰ دلار و یا معادل با ۱۸۲ برابر اضافه شده است. در خلال این سالها ۴۶ درصد از کل میزان اضافه شده درآمد سالانه به تصاحب تنها ۱۰ درصد از افراد درآمده است.

• درآمد افرادی که در یکی از صد شرکت بزرگ بازار بورس جهانی کار میکنند برابر با ۱۰۰۰۰ نفر که در یکی از کارگاههای تولیدی بنگلادش مشغول به کار هستند میباشد.

• در خلال ۳۰ سال اخیر درآمد واقعی ۵۰ درصد پایینی مردم جهان رشدی برابر با صفر درصد داشته است و این در حالی است که رشد درآمد واقعی یکدرصد بالایی برابر با ۳۰۰ درصد بوده است.

• به عنوان نمونه در ویتنام درآمد روزانه ثروتمندترین مرد کشور برابر با درآمد ۱۰ سال یک فرد تهیدست است.

• میانگین درآمد ماهانه در نپال ۷۳ دلار (روزی دو دلار و چهل سنت) میباشد. میزان معادل در پاکستان ۱۱۹ دلار و در کامبوج ۱۲۱ دلار است.

• ۱۰ درصد از توده های جهانی با درآمدی کمتر از یک دلار و ۹۰ سنت در روز زندگی میکنند.

• در بسیاری از کشورها حداقل دستمزد پایین تر از مرز فقر شدید است.

اقتصاد "یک در صدی ها"

(نگاهی به گزارش تحقیقاتی موسسه اوکسفام)



در اواسط ماه ژانویه سال ۲۰۱۷ (اواخر دیماه ۱۳۹۵) موسسه سوندی اوکسفام

Oxfam که در زمینه مبارزه با فقر و حقوق اجتماعی زنان و پناهیجویان فعالیت می کند گزارشی در زمینه چگونگی توزیع ثروت در جهان به درج رساند که سر و صدای بسیار بر پا نمود (۱). در این نوشته نگاهی به این گزارش انداخته و تلاش میکنم که نکات برجسته مطرح شده در این گزارش را در اختیار خواننده قرار داده و در پایان برداشتی کلی و مختصر از داده های این گزارش ارائه دهم.

• در اواسط ماه ژانویه سال ۲۰۱۷ (اواخر دیماه ۱۳۹۵) موسسه سوندی اوکسفام گزارشی در زمینه چگونگی توزیع ثروت در جهان به درج رساند که سر و صدای بسیار بر پا نمود (۱). در این نوشته نگاهی به این گزارش انداخته و تلاش میکنم که نکات برجسته مطرح شده در این گزارش را در اختیار خواننده قرار داده و در پایان برداشتی کلی و مختصر از داده های این گزارش ارائه دهم.

• در اواسط ماه ژانویه سال ۲۰۱۷ (اواخر دیماه ۱۳۹۵) موسسه سوندی اوکسفام گزارشی در زمینه چگونگی توزیع ثروت در جهان به درج رساند که سر و صدای بسیار بر پا نمود (۱). در این نوشته نگاهی به این گزارش انداخته و تلاش میکنم که نکات برجسته مطرح شده در این گزارش را در اختیار خواننده قرار داده و در پایان برداشتی کلی و مختصر از داده های این گزارش ارائه دهم.

• در اواسط ماه ژانویه سال ۲۰۱۷ (اواخر دیماه ۱۳۹۵) موسسه سوندی اوکسفام گزارشی در زمینه چگونگی توزیع ثروت در جهان به درج رساند که سر و صدای بسیار بر پا نمود (۱). در این نوشته نگاهی به این گزارش انداخته و تلاش میکنم که نکات برجسته مطرح شده در این گزارش را در اختیار خواننده قرار داده و در پایان برداشتی کلی و مختصر از داده های این گزارش ارائه دهم.

• در اواسط ماه ژانویه سال ۲۰۱۷ (اواخر دیماه ۱۳۹۵) موسسه سوندی اوکسفام گزارشی در زمینه چگونگی توزیع ثروت در جهان به درج رساند که سر و صدای بسیار بر پا نمود (۱). در این نوشته نگاهی به این گزارش انداخته و تلاش میکنم که نکات برجسته مطرح شده در این گزارش را در اختیار خواننده قرار داده و در پایان برداشتی کلی و مختصر از داده های این گزارش ارائه دهم.

• در اواسط ماه ژانویه سال ۲۰۱۷ (اواخر دیماه ۱۳۹۵) موسسه سوندی اوکسفام گزارشی در زمینه چگونگی توزیع ثروت در جهان به درج رساند که سر و صدای بسیار بر پا نمود (۱). در این نوشته نگاهی به این گزارش انداخته و تلاش میکنم که نکات برجسته مطرح شده در این گزارش را در اختیار خواننده قرار داده و در پایان برداشتی کلی و مختصر از داده های این گزارش ارائه دهم.

نقطه حرکت این گزارش آن است که از سویی چهار سال پیش پس از نشست "انجمن جهانی اقتصادی World Economic Forum" اعلام شد که نابرابری اقتصادی یکی از مهمترین عوامل تهدیدکننده ثبات اجتماعی است و از سویی دیگر سه سال پیش بانک جهانی یکی از اهداف کوتاه مدت خود را پایان بخشیدن به فقر از طریق تقسیم عادلانه تر ثروت اعلام کرد. از آن زمان با وجود آنکه رهبران سیاسی جهان بارها در همایش های گوناگون کاهش فاصله اقتصادی بین مردم جهان را به عنوان یکی از برنامه های کار خود اعلام کرده و توافقنامه های چندی در این مورد امضا نموده اند، شکاف اقتصادی بین ثروتمندان جهان و بقیه جمعیت جهان سیری صعودی داشته است. و این در حالی است که بر تمامی قدرتمندان سیاسی و اقتصادی جهانی مبرهن است که نابرابری اقتصادی منجر به چندپارگی اجتماعی شده، فساد اجتماعی را افزایش داده و به کاهش امنیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی منجر میگردد. در مورد وضعیت اقتصادی موجود از جمله میتوان به داده های کنونی جهانی اشاره نمود:

• در دنیای امروز میزان کل دارایی بشری معادل با ۲۵۵ تریلیون دلار (هر

در جمهوری دومینیک حداقل دستمزد ۴۰ درصد از میزان تعیین شده برای نمایاندن مرز فقر شدید پائین تر بوده و در بنگلادش میزان حداقل دستمزد، یک پنجم میزان تعیین شده برای نمایاندن مرز فقر شدید است.

• مجموع سود سالانه ۱۰ شرکت بزرگ جهان در سال ۲۰۱۵ بیشتر از مجموع بودجه ای که دولت‌های ۱۸۰ کشور جهان در خلال همان سال در اختیار داشتند بود.

• در دهه ۱۹۸۰ به مزارع کوکا ۱۸ درصد از بهای فروش کوکای تولیدی میرسید. این میزان در سال ۲۰۱۵ به شش درصد کاهش یافته است.



• میزان سودآوری مراکز بزرگ تولیدی رشد بیسابقه ای داشته است. این میزان در برخی از موارد چشمگیرتر از موارد مشابه است. ۵۸.۵ درصد از فروش آیفون (یکی از تولیدات شرکت اپل) در سال ۲۰۱۰ سود خالص این شرکت بود. ۲۱/۹ درصد از این فروش به خرید مواد خام مورد نیاز و تنها ۵.۳ درصد از این میزان به دستمزد کارگران و کارمندان شرکت اختصاص داده شده بود.

• میزان تقسیم سود بین سهامداران شرکتهای بزرگ تولیدی نیز رشدی سرسام آور داشته است. در سال ۱۹۷۰ این میزان در انگلستان برابر با ۱۰ درصد از کل سود بود در حالیکه در سال ۲۰۱۵ این میزان به ۷۰ درصد افزایش پیدا کرده بود.

• در خلال دهه های اخیر با وجود قوانین ضدانحصاری، میزان انحصارات در سطح منطقه ای افزایش بیسابقه ای داشته است. کارلوس اسلیم، سومین ثروتمند جهان، در حال حاضر کنترل ۷۰ درصد از ارتباطات موبایلی و ۶۵ درصد از ارتباطات تلفنی معمولی در مکزیک را در اختیار دارد. ارزش سالانه تنها این دو بخش از تولیدات مکزیک دو درصد از کل ارزش تولیدات سالانه این کشور را در بر دارد.

• داشتن دارایی در دهه های اخیر با وضوح هر چه بیشتر به عاملی برای گرفتن امتیازات اجتماعی و سیاسی مبدل شده است. در دنیای امروز در کشور مالت (که به عنوان یکی از بهشت های مالیاتی جهانی به شمار می رود) داشتن ۶۵۰ هزار دلار برای گرفتن حق شهروندی کامل این کشور دریای مدیترانه کفایت و تمامی افرادی که بتوانند نشان دهند که دارای دو میلیون پوند انگلستان هستند، میتوانند اجازه زندگی، کار، خرید تملکات و گرفتن تخفیف ویژه مالیاتی را دریافت نمایند.

• بر خلاف آنچه که تبلیغ میشود نشان داده شده که افزایش قدرت بازار و کاهش قدرت دولت به بهتر شدن وضع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی توده ها منجر نمیشود. نتیجه تحقیقات اوکسفام نشان میدهد که خصوصی سازی خدمات اجتماعی (بخشی از تولیدات مانند آموزش و پرورش، بهداشت و آب) به آن منجر شده که وضع توده های پایینی در جهان (و به ویژه وضع زنان) بدتر از گذشته شده، رشوه و فساد مالی بیش از گذشته شود.

در خلال دهه پایانی قرن بیستم و دهه آغازین قرن بیست و یکم میلادی از میزانی که توده های فقیر جهانی صاحب زمین بوده اند ۷.۳ درصد کاسته شده است. در

عوارض ناشی از به دنیا آوردن فرزندش جان میدهد.

• میزان فرار بزرگترین ثروتمندان از دادن مالیات در قاره آفریقا در سال ۲۰۱۵ برابر با ۱۴ بلیون دلار (میلیون میلیون دلار) برآورد شده است.

• در ایالات متحده آمریکا بالاترین درصد پرداخت مالیات در سال ۱۹۸۰ معادل با ۷۰ درصد بود. این میزان در سال ۲۰۱۵ به ۴۰ درصد کاهش پیدا کرده است.

• در سال ۱۹۹۰ در بیست کشور پیشرفته جهان کارخانجات بزرگ مبلغی معادل با ۴۰ درصد درآمد خود را به عنوان مالیات به بودجه این کشورها واریز میکردند. این درصد در سال ۲۰۱۵ به ۲۸.۷ درصد کاهش یافته است.

• کنفرانس تجارت و رشد بین المللی سازمان ملل متحد اعلام کرده است که کشورهای در حال رشد هر سال معادل با ۱۰۰ بلیون دلار (میلیون میلیون دلار) به دلیل فرار مالیاتی شرکتهای بزرگ از دست میدهند. این میزان برای دادن آموزش و پرورش رایگان به ۱۲۴ میلیون کودک و نوجوان کفایت میکند.

• بدون شک در سیستم سرمایه داری هدف اصلی تولید رساندن سود بیشتر به سرمایه دار است. اما این سودرسانی به اشکال گوناگون میسر میباشد. یکی از این اشکال دادن هر چه بیشتر سود سالانه به سرمایه دار و در نتیجه رساندن کمتر بخشی از سود به تولیدکننده واقعی، به سرمایه گذاری دوباره، دادن مالیات، ریختن به صندوقهای بیمه و یا بازنشستگی کارگران و کارمندان و یا پرداخت مخارج کارهای تحقیقاتی است. در سال ۱۹۷۰ در انگلستان ۱۰ درصد از سود سالانه به حساب سرمایه دار واریز میشد. این میزان اکنون به ۷۰ درصد رسیده است.

• دختران و زنان در معرض اجحاف درآمد بوده و بزرگترین بخش کارگران کم درآمد را تشکیل میدهند.

• ۲۱ میلیون نفر کارگر در شرایطی برده وار زندگی کرده و با کار بدون درآمد خود برای کارخانجاتی که به ناچار در آنها کار میکنند سودی برابر با ۱۵۰ بلیون دلار (میلیون میلیون دلار) را به وجود میآورند.

• بیش از ۵۰ درصد از توده های جهان از کمتر از یک درصد از امکانات بهداشتی و درمانی جهانی برخوردار هستند. در سالهای اخیر میزان برخورداری از بهداشت و درمان برای ۹ درصد از توده های محروم منفی بوده است و به عبارت دیگر نزدیک به یک دهم از توده های جهان از امکانات بهداشتی و درمانی کمتری نسبت به گذشته برخوردار بوده اند.

• کل بدهی خالص ۵۰ درصد پایینی جمعیت جهان، برابر با چهار دهم درصد از کل ثروت جهانی با ۱/۱ تریلیون دلار می باشد.

• شرکتهای بزرگ با استفاده از قوانین موجود و امتیازاتی که به اشکال گوناگون از دولت‌های کشورها در بیشتر گوشه های دنیا می گیرند، از دادن مالیات سر باز زده و به اینگونه سودآوری خود را افزایش میدهند. شرکت اپل در سال ۲۰۱۴ بابت تمامی سودی که در بازارهای کشورهای اروپایی به چنگ آورد معادل ۵ هزارم درصد (!!!!) سود خود مالیات داد.

• میزان فرار شرکتهای بزرگ از دادن مالیات در کنیا در سال ۲۰۱۵ برابر با ۱.۱ بلیون دلار (میلیون میلیون دلار) برآورد شده است. این میزان برابر با دو برابر بودجه بهداشت کنیا در یک سال میباشد، کشوری که هنوز هر ساله یکی از چهل زنی که فرزندی به دنیا میآورد در اثر

۲۸ فروردین ماه ۱۳۹۶ (۱۷ آوریل ۲۰۱۷)
پانوشتها:

(۱) این گزارش را میتوانید با مراجعه به پیوند زیر دریافت نمایید:

https://www.oxfam.org/sites/www.oxfam.org/files/file_attachments/bp-economy-for-99-percent-160117-en.pdf

(۲) دارایی این ۸ نفر به موجب گزارش دنورپست به اینگونه است:

- بیل گیتس (صاحب مایکروسافت) ۷۵ بلیون دلار

- آمانسیو اورتگا (اسپانیایی و ثروتمندترین فرد اروپایی که صاحب از جمله شرکت پوشاکی سارا است) ۶۷ بلیون دلار

- وارن بوفا ۶۰٫۸ بلیون دلار

- کارلوس اسلیم هلو (مکزیک) ۵۰ بلیون دلار

- جف بزوس (پایه گذار شرکت آمازون) ۴۵٫۲ بلیون دلار

- مارک زوکن برگ (پایه گذار شرکت فیسبوک) ۴۴٫۶ بلیون دلار

- لاری الیسون (صاحب شرکت اوراکل، شرکتی که یکی از بزرگترین مشتریهای آن سازمان سیا میباشد) ۴۳٫۶ بلیون دلار

- مایکل بلومبرگ ۴۰ بلیون دلار

برای سیر کردن خود و خانواده خود ندارند، در دنیایی که حقوق ناچیز و ناکافی بسیاری از کارگران با تعویق بسیار به آنها داده شده یا اصولاً به آنها پرداخت نمیگردد، سیر افزایش دارایی ثروتمندترین ها رشدی بسیار داشته است.

در دنیای امروز، در جهانی که برغم داشتن امکانات و ثروتهای نجومی بسیاری از گرسنگی میمیرند، بسیاری از فرط فقر و ناچاری وابسته به آن خود و یا حتی خانواده خود را میکشند و یا از انجام هر کاری برای درآوردن خرج روزانه خود و خانواده سر باز نمیزنند، دارایی ۸ نفر به طور متوسط برابر با دارایی ۵۰۰ میلیون نفر است.

در روزگاری که سرمایه داری به توده های ستمدیده جهانی شرایطی را تحمیل کرده است که به گوشه کوچکی از آن اشاره شد چاره ای جز شورش سترگ نیست، انقلابی که به ناچار می باید با قهر انقلابی به انجام برسد چرا که شکی نیست که یک درصدیها به همین سادگی و بدون تحمیل قهر بهبود شرایط برای ۹۹ درصد توده ها را نخواهند پذیرفت چرا که این طبیعت و منطق سرمایه و سرمایه داریست.

نادر ثانی

آمریکای لاتین (منطقه ای که بیش از ۶۴ درصد از تولید سالانه از تولیدات کشاورزی و معادن حاصل می شود) یک درصد از مالکین زمین، کنترل بیش از ۹۹ درصد از بهترین زمین های تولیدی را در اختیار دارند)

• در سطح جهانی میزان دستمزد زنان بسیار پایین تر از مردان بوده و در برخی از موارد به زنان برای کار مساوی با مردان تنها یک چهارم حقوق آنان پرداخت میشود.

• زنان نمونه عملی بخش بسیار بزرگی از کار بدون دستمزد هستند. این میزان در ایتالیا برابر با ۷۵ درصد، در انگلستان برابر با ۶۵ درصد، در اسپانیا برابر با ۶۳ درصد و در کانادا برابر با ۶۱ درصد است.

آنچه در بالا آمد گوشه ای از آماری ست که در گزارش آکسفام آمده است. این آمارها بدون شک بیانگر تمامی ناعدالتی موجود اقتصادی (و بدینگونه اجتماعی و سیاسی) جهان امروز نیست و تنها نمایانگر بخش علنی آن میباشد.

در جهان امروز، در دنیایی که سیستم سرمایه داری جهانی پنجه های خود را بر تمامی پیکره و نظام اقتصادی جهان فرو برده است، در جهانی که بیش از یک دهم انسانها گرسنه بوده و حتی نان کافی

به یاد فرخی یزدی. شاعر آزاده!



ز انقلابی سخت جاری سیل خون باید نمود
وین بنای سست پی را سرنگون باید نمود

از برای نشر آزادی زبان باید گشود
ارتجاعیون عالم را زبون باید نمود

تا که در نوع بشر گردد تساوی برقرار
سعی در انشاء القاب و شنون باید نمود

ثروت آنکس که می باشد فزون باید گرفت
وآنکه کم از دیگران دارد، فزون باید نمود

منزل جمعی پریشان، مسکن قومی ضعیف
قصرهای عالی اشراف، دون باید نمود

صلح کل چون مستقر شد خارج از جمع لغات
اصطلاح توپ و شمشیر و قشون باید نمود

پاک تا سطح زمین گردد ز نا پاکان حبیب
ز انقلابی سخت جاری سیل خون باید نمود.

باشد و در لحظه مناسبی دست به اقدام انقلابی بزند، می تواند با چند موفقیت اولیه، توده های خلق را بدنبال خود بکشد و انقلاب پیروزمندی را بوجود بیاورد. طبعاً او توانسته بود در زمان حکومت لوئی فیلیپ فقط این هسته مرکزی را بعنوان یک انجمن مخفی سازماندهی کند و آن وقت موضوعی رخ داد که معمولاً در مورد توطئه گران بوقوع می پیوندد ، یعنی آن که مردم از وعده های تو خالی ای که مرتباً به آنها داده می شد و مبنی بر این بود که بزودی ماجرا صورت خواهد گرفت، سرانجام حوصله شان کاملاً سر آمد و شروع به تمرد کردند و به این ترتیب فقط یکی از این دو راه باقی ماند که یا از خیر توطئه بگذرند و یا آن که بدون هیچ علت خارجی دست بکار شوند. به این جهت هم دست بکار شدند (۱۲ مه ۱۸۳۹) و در یک چشم بر هم زدن به زانو در آمدند. ضمناً باید متذکر شد که این توطئه بلانکیستی تنها توطئه ای بود که پلیس اصلاً نتوانسته بود در آن رخنه کند و این ضربه برای او کاملاً غیر مترقبه بود. از آن جا که بلانکی هر انقلابی را به عنوان اقدام یک اقلیت کوچک انقلابی تلقی می کند، الزاماً دیکتاتوری بعد از پیروزی خواه نا خواه نتیجه آن خواهد بود. دیکتاتوری ای که اگر خوب دقت کنیم دیکتاتوری تمام طبقه انقلابی یعنی پرولتاریا نبوده بلکه دیکتاتوری تعداد معدودی از افرادیست که دست به این اقدام زده اند. و خودشان نیز به نوبه خود قبلاً تحت دیکتاتوری یک یا چند نفر معدود متشکل شده اند.

مشاهده می کنیم که بلانکی یک انقلابی نسل گذشته است. این تصورات از جریان حوادث انقلابی لاقول برای حزب کارگر آلمان از مدت ها قبل کهنه شده است و در فرانسه نیز فقط می تواند مورد استقبال کارگران نا شکبیا و یا آن هائی که از بلوغ کمتری برخوردار می باشند، قرار گیرد. همچنین در می یابیم که آنها در برنامه ارائه شده، مسئول محدودیت های مشخصی خواهند شد. اما برای بلانکیست های لندنی ما این اصل مطرح است که انقلابات اصولاً خودشان بوجود نمی آیند بلکه بوجود آورده می شوند و بوسیله یک اقلیت نسبتاً ناچیز و بر اساس نقشه ای که از قبل طرح شده است بوجود می آیند و بالاخره همواره بر اساس این که {انقلاب} "بزودی به راه می افتد" حرکت می کنند. مسلم است که یک چنین اصولی، فرد را بناچار به سمت خودفریبی های زندگی یک انسان فراری حواله می کند و او را از یک حماقت به حماقتی دیگر سوق می دهد. این ها می خواهند بیش از هر چیز نقش بلانکی یعنی "مرد عمل" را بازی کنند. اما فقط حسن نیت کافی نیست، از این گذشته هر کس گزینه انقلابی و عزم سریع و راسخ بلانکی را ندارد و هاملت هر قدر هم که از انرژی صحبت کند باز همان هاملت خواهد

برنامه کموناردهای بلانکیست فراری*



می گیرند، بویژه در لندن - به خاطر نقطه مرکزی مشترکی که آنها در شورای کل انترناسیونال دارند - مجبور بودند که مدتی اختلافات درونی خود را لاقول از انظار جهانیان مستور نگاهدارند. ولی در دو سال اخیر دیگر قادر به آن نبودند که پروسه تجزیه ای را که دائماً با سرعت افزایش یابنده ای در حال تسج بود ، مخفی نگهدارند و مشاجرات علنی در همه جا بروز کرد. در سوئیس بخشی از آنها که عمدتاً تحت نفوذ مالون بودند - که خود او یکی از بنیانگذاران اتحاد سری (۱) بود - به باکونیست ها پیوستند. سپس در لندن به اصطلاح بلانکیست ها از انترناسیونال کناره گیری کردند و برای خودشان گروهی تحت عنوان "کمون انقلابی" تشکیل دادند و بعداً به موازات آن تعدادی گروه های دیگر بوجود آمدند که البته دستخوش تغییرات و آمیزش های دائمی باقی مانده اند و در بیانیه های شان مطالب ناچیزی را ارائه می دهند. در حالی که بلانکیست ها اخیراً طی اعلامیه ای خطاب به "کمون ها" برنامه خود را به اطلاع جهانیان رسانده اند.

این ها نه به آن جهت بلانکیست نامیده می شوند که مربوط به گروهی که بلانکی تاسیس کرده بود می باشند - زیرا فقط چند تن از ۳۳ نفر امضاء کنندگان این برنامه هستند که ممکن است زمانی با بلانکی صحبت کرده باشند - بلکه از آن جهت (خود را بلانکیست می خوانند) که می خواهند به پیروی از منویات و با توسل به سنت های او فعالیت کنند. بلانکی عمدتاً یک فرد انقلابی سیاسی است و سوسیالیست بودنش به خاطر همبستگی ایست که با خلق احساس می کند ولی نه دارای تئوری سوسیالیستی می باشد و نه پیشنهادات پراتیک مشخصی - که محتوای یک راه حل اجتماعی باشد - ارائه می دهد. او در فعالیت های سیاسی خود عمدتاً "مرد عمل" بود و اعتقاد داشت اقلیت کوچکی که به خوبی متشکل شده

بعد از شکست هر انقلاب یا ضد انقلاب، فعالیت های تب آلودی در میان فراریانی که موفق به گریز به خارج شده اند ، براه می افتاد. گروه های حزبی مختلفی بوجود می آیند و متقابلاً یکدیگر را متهم به آن می کنند که موجب به لجن فرو رفتن اربابه (انقلاب) شده اند و خیانت و تمام انواع ممکنه گناهان کبیره را به یکدیگر نسبت می دهند. این ها با وطن خود در ارتباط فعالانه ای باقی می مانند، تشکیلاتی بوجود می آورند، توطئه هائی ترتیب می دهند، اعلامیه ها و روزنامه هائی چاپ می کنند و سوگند می خورند که تا بیست و چهار ساعت دیگر جریان دوباره شروع خواهد شد و پیروزی حتمی است و در این رابطه حتی مشاغل دولتی را تقسیم می کنند. طبیعی است که این حساب ها یکی بعد از دیگری غلط از کار در می آیند و از آن جا که این اشتباهات را مولد مناسبات اجتناب ناپذیر تاریخی - که مایل به درک آنها نیستند - ندانسته ، بلکه نتیجه خطاهای تصادفی افراد تلقی می کنند، لذا بر اتهامات متقابل آنها افزوده می شود و تمام جریانات به دعوا و مرافعه عمومی منتهی می گردد. این امر از مهاجرین سلطنت طلب ۱۷۹۲ (فرانسه) گرفته تا امروز سرگذشتی شده است که تمام فراریان با آن سرو کار داشته اند. و هر کس که در میان فراریان فهم و بصیرت داشته باشد - تا حدی که بتوان به نحو آبرومندانه ای عمل کرد- خود را از این جار و جنجال های بی ثمر کنار می کشد و به کار بهتری می پردازد.

مهاجرین فرانسوی بعد از کمون نیز از این سرنوشت گریز ناپذیر مصون نمانده اند. بر اثر تبلیغات افترا آمیزی که در اروپا براه افتاده است ، همه یکسان مورد حمله قرار

سوسیالیزمی مغایرت دارد اما در مورد مریم باکره، این مطلب دیگری است که یک سوسیالیست معمولی بایستی به آن اعتقاد داشته باشد".

در مورد کارگران سوسیال - دموکرات آلمان حتی می توان گفت که آنه ایسم از نظر آن‌ها موضوعی کهنه شده تلقی می گردد و این کلمه صرفاً منفی، دیگر روی آن‌ها تأثیری ندارد زیرا آن‌ها دیگر با مخالفت تنوریک سر و کاری ندارند ، بلکه فقط بطور پراتیک با اعتقاد به خدا مخالف هستند. آن‌ها دیگر کاری به خدا ندارند و در دنیای واقعی، زندگی و فکر می کنند و به این جهت ماتریالیست هستند. این موضوع می تواند در مورد فرانسه نیز مصداق داشته باشد و البته اگر چنین نباشد کاری از این ساده تر نیست که کوشش شود تا آثار ماتریالیستی درخشان قرن گذشته فرانسه بطور وسیعی میان کارگران اشاعه داده شود. آثاری که در آن‌ها شعور فرانسوی بر حسب شکل و محتوی به عالی ترین مدارج خود رسیده - و با در نظر گرفتن سطح دانش آن زمان - هنوز هم از نظر محتوی در سطح بی نهایت بالائی قرار دارد و از لحاظ شکل هرگز نظیر آن به وجود نیامده است. البته این مطابق میل بلانکیست های ما نیست و این‌ها برای آن که ثابت کنند که افراطی ترین افرادند، همانند ۱۷۹۳ می خواهند خدا را بوسیله احکام و دستوراتی از بین ببرند.

"کمون می تواند برای همیشه بشریت را از شیخ بدبختی گذشته (خدا) و از این علت (خدائی وجود ندارد به عنوان یک علت!) بدبختی کنونیش نجات بدهد. در کمون جایی برای کشیش ها وجود ندارد و هر نوع تجمعات مذهبی و هرگونه تشکیلات دینی باید ممنوع گردند".

و فرمان مربوط به این که مردم بایستی بر حسب دستور از بالا به آته ایست هائی میدل شوند بوسیله دو نفر از اعضای کمون امضاء شده است که واقعاً به اندازه کافی فرصت آگاه شدن از این مسایل را داشتند که اولاً

میتوان روی کاغذ دستورات زیادی صادر کرد بدون آن که واقعاً قابل اجرا باشند و ثانیاً تضییقات، بهترین وسیله برای آن هستند که موجب تشدید بدگمانی ها و ناراضیاتی ها گردند. تا این حد مسلم است که تنها خدمتی که می توان امروزه در حق خدا کرد، این است که خدانشناسی به عنوان مسأله عقیدتی اجباری اعلام گردد و این‌ها از طریق ممنوع ساختن مذهب از بیسمارک - که قوانینی برای مبارزه با فرهنگ کلیسایی گذرانده بود - گوی سبقت را ربوده اند.

نکته دوم برنامه (فراریان بلانکیست کمون)، کمونیسم است. در این جا موضوع



فردریک انگلس اندیشمند بزرگ طبقه کارگر

به شکست وحشتناک تری منجر خواهد شد. بلانکیست های ما عقیده دیگری دارند و از هم پاشیدن اکثریت سلطنت طلب در ورسای به آن‌ها بشارت می دهد: "سرنوونی ورسای فصاصی است برای کمون. زیرا ما به آن لحظه بزرگ تاریخی و به آن بحران بزرگ می رسیم که در آن خلق ضمن آن که به خاطر فقر خود در حال نیستی بوده و تهدید به مرگ می گردد ؛ مع الوصف با نیروی تازه‌ای یورش انقلابی خود را دوباره از سر خواهد گرفت". یعنی آن که دوباره و در واقع در آینده بسیار نزدیکی ماجرا شروع خواهد شد. امید به فوریت "قصاص کمون" توهمی نیست که خاص فراریان باشد بلکه اساس عقیدتی الزامی افراد بیست که به زور در مغز خود می گنجاندند که در زمانی که به زعم خودشان - درک براه انداختن انقلاب - مطلقاً هیچ کاری نمی توان کرد، باید نقش "مردان عمل" را بازی کنند. از نظر آن‌ها فرقی نمی کند، وقتی ماجرا شروع شد ، لحظه آن فرا رسیده است که هر جنبنده ای که در صفوف فراریان قرار دارد، باید آمادگی خود را اعلام نماید و به این ترتیب این ۳۳ نفر به ما اعلام می دارند که آن‌ها ۱- آته ایست (منکر وجود خدا) ۲- کمونیست ۳- انقلابی هستند.

بلانکیست های ما این وجه مشترک را با باکونیست ها دارند که می خواهند نماینده افراطی ترین و تندترین منشی باشند. ضمناً ناگفته نماند که به همین جهت نیز آن‌ها - اگر چه هدف های مختلفی دارند - ولی وسایل کارشان یکی است. بنابر این موضوع بر سر آن است که در رابطه با انکار وجود خدا ، افراطی تر از دیگران عمل کنند. خوشبختانه امروزه آته ایست بودن دیگر هنری نیست. آته ایسم برای احزاب کارگری اروپا، امری تقریباً بدیهی است. اگر چه در برخی کشورها به اندازه کافی تولید اشکال کرده است مثلاً در مورد آن باکونیست اسپانیائی که اظهار داشته است: "اعتقاد به خدا با هر نوع

بود و حالا وقتی هیچ یک از این سی و سه مرد عمل ما در زمینه‌ای که آن‌ها عمل می نامند کاری برای انجام دادن در پیش ندارند، آن وقت این سی و سه بروتوس ما (اشاره به مارکوس برتوس رجل سیاسی روم قدیم است که یک توطئه اریستوکراسی- جمهوری خواهانه را بر علیه سزار ترتیب داد.) با خود در تضادی که بیشتر کمندی است تا تراژیک، در آمده اند. تضادی که غم انگیز بودن آن به هیچ وجه در اثر وجهه ناروشنی که آن‌ها برای خود درست کرده اند، بیشتر نمی شود. وجهه ای که گویی آن‌ها تعداد زیادی "موروهائی که خنجر در زیر لباس خود دارند" می باشند (موررو قهرمان شعر "شهرنشینان" اثر شیلر شاعر آلمانی است) و این چیزی است که در ضمن اصلاً مورد نظر آن‌ها نمی باشد. چه می توانند بکنند؟

آن‌ها با تهیه لیستی از کسانی که باید در آینده مجازات شوند، خود را برای "دست بکار شدن" بهتری آماده می سازند تا افرادی که در کمون شرکت کرده اند، تصفیه شوند و به همین جهت است که سایر فراریان آن‌ها را خالص‌ها می نامند. این که آیا خود آن‌ها نیز چنین عنوانی را برای خود قائل هستند یا نه، چیزی است که من از آن اطلاع ندارم و این با وضع عده‌ای از آن‌ها جور در نمی آید. جلسات آن‌ها باید در بسته بوده و تصمیمات شان باید محرمانه باشند. مع الوصف ، فردای همان روز تمام محله فرانسوی نشین از آن اطلاع حاصل کرده است. اما مثل همیشه به این مردان جدی عمل که کاری برای کردن ندارند چه می گذرد؟

ابتدا به جدال های شخصی و بعد به مشاجرات کتبی پرداختند، آن هم با یک مخالف محترم! یعنی یکی از افراد مشکوک روزنامه های کوچک پاریس، شخصی بنام فرموش - که در زمان کمون، روزنامه ای به نام "پره دوشن" را - که کاریکاتور مبتدلی از روزنامه هبرت سال ۱۷۹۳ بود - منتشر می ساخت. و این وجود محترم نیز در پاسخ بی نزاکتی های اخلاقی آن‌ها، تمام ایشان را در جزوه ای "جاسوس و یا همدست جاسوس" معرفی می کند و انبوهی از الفاظ رکیک را نثار آن‌ها می کند که {به قول هاینه} "هر کلمه آن تشتی است پر از لجن و نه خالی".

ولی برتوس های ما لازم می دانند که در برابر توده مردم با یک چنین دشمنی گلاویز شوند و دست و پنجه نرم کنند!

اگر چیزی مسلم باشد مطمئناً این نکته است که پرولتاریای پاریس بعد از آن نبرد جان فرسا و بعد از گرسنگی کشیدن پاریس و مخصوصاً بعد از خونریزی وحشتناک روزهای مه ۱۸۷۱، مدتی برای استراحت لازم دارد تا بار دیگر نیروهایش را متشکل سازد و هر تلاش زود رس و نابهنگام برای قیام، به یک شکست جدید و احتمالاً

هائی آتش زده شدند که نمی بایستی به آتش کشیده می شدند؟

آیا این درست همانند آن نیست که در مورد انقلاب اول فرانسه (انقلاب کبیر) بگوئیم: همه آن هائی که سرشان از تن شان جدا شد، حق شان بود. ابتدا آن هائی که به دستور روسپیگردن شان زده شد و بعد خود روسپیگردن؟

وقتی افرادی - که در اصل انسان های خوش نیتی هستند - به مقتضای این انگیزه که باید خوفناک تجلی کنند، دست شان باز گذاشته شود ، آن وقت این بچه بازی ها پیش می آید.

سخن کوتاه. با وجود تمام دیوانگی های فراریان و با وجود تمام کوشش های مسخره برای آن که کارل نوجوان (یا ادوارد) {اشاره به ادوارد ویلانت است و در چاپ ۱۸۹۴ (یا ادوارد؟) از متن اصلی حذف شده است.} وحشتناک جلوه داده شود ، مع الوصف پیشرفت مهمی در این برنامه بچشم نمی خورد. این اولین مانیفستی است که توجه کارگران فرانسوی را به کمونیسم فعلی آلمان جلب خواهد کرد و از این مهم تر کارگرانی هستند که با وجود آن خط مشی فرانسویان را به عنوان خلقی که رسالت انقلابی دارد و پاریس را به عنوان کعبه انقلاب تلقی می کنند و کشیده شدن کارشان به این جا بدون شک مرهون ویلانت است که یکی از (سی و سه نفر) امضاء کنندگان می باشد و او همان طور که می دانیم با زبان آلمانی و آثار سوسیالیستی آلمانی آشنائی کامل دارد.

البته کارگران سوسیالیست آلمانی - که در ۱۸۷۰ ثابت کردند که کاملاً رها از شوونیسم ملی می باشند - وقتی می بینند که کارگران فرانسوی اصول تئوریک صحیح را - ولو آن که منشاء آن از آلمان باشد - می پذیرند - می توانند این موضوع را به فال نیک بگیرند.

زیر نویس ها:

(*) - کتاب جنگ داخلی در فرانسه - کمون پاریس ، در سال ۱۲۵۶ بوسیله انتشارات سباهکل منتشر گردید. مقاله فوق از همین کتاب انتخاب شده است.

(۱) - منظور اتحادیه بین المللی دمکراسی سوسیالیستی" است. این سازمان که در اکتبر ۱۸۶۸ توسط میخائیل باکوئین در ژنو بنیانگذاری شده بود ، روش خصمانه ای نسبت به جنبش کارگری داشت.

(۲) - بعد از کنگره انترناسیونال در لاهه (در سال ۱۸۷۲) ، گروهی از بلانکیست ها از عضویت انترناسیونال استعفا دادند و جزوه ای تحت عنوان "انترناسیونال و انقلاب" منتشر ساختند. در این جا اشاره به این گروه است.

شده است "و تعقیب می کنند" یعنی از بین بردن طبقات و به وجود آوردن جامعه ای که دیگر هیچ گونه مالکیت خصوصی بر زمین و وسایل تولید در آن وجود نداشته باشد. این سی و سه نفر خود را کمونیست می دانند زیرا تصور می کنند به محض آن که این اراده سلیم را پیدا کردند که از روی مراحل بینابینی و مصالحه ها جهش نمایند، قضیه تمام است و همان طور که پیداست اگر در این روزها ماجرا شروع شود و آنها بر سر کار بیایند ، آن وقت پس فردا کمونیسم جا افتاده است. و اگر این امر بلافاصله ممکن نگردد آن وقت آنها دیگر کمونیست نیستند. چه ساده لوحی کودکانه ای! ناشکیبائی را به عنوان دلیل تئوریک متقاعد کننده ای مطرح کردن! و بلاخره این سی و سه نفر "انقلابی" هستند. در رابطه با این کلمه ورم کرده و پرطمطراق آشنائی داریم که با کونیست ها سنگ تمام گذاشته اند. با وجود این بلانکیست های ما خود را موظف می دانند که گوی سبقت را از آنها بریایند، و چگونه؟

می دانیم که تمام پرولتاریای سوسیالیست از لیبسون و نیویورک گرفته تا (بودا) پست و بلگراد ، مسئولیت کارهای کمون را بطور دربست به گردن گرفتند ولی بلانکیست های ما باین پسندیده نمی کنند و چنین می نویسند:

"در مورد آن چه مربوط به ما می شود، ادعا می کنیم که به سهم خود مسئولیت آن اعدام ها را که (در دوران کمون) در مورد دشمنان خلق صورت گرفت (با ذکر اسامی تیرباران شدگان) به گردن می گیریم و ادعا می کنیم که به سهم خود مسئول آن آتش سوزی هائی هستیم که ابزار کار ستمگران درباری و بورژوا را نابود کردند و موجب حراست از مبارزین شدند".

در هر انقلاب بطور اجتناب ناپذیری برخی کارهای احمقانه صورت می گیرد. اتفاقاً مثل تمام اوقات دیگر، وقتی سرانجام به اندازه کافی آرامش حاصل شد که بتوان با قضایا برخوردی انتقادی نمود ، آن وقت انسان الزاماً به این نتیجه می رسد که:

ما خیلی کارها کردیم که بهتر بود نمی کردیم و خیلی کارها نکردیم که بهتر بود می کردیم و به این جهت بود که کارمان به سامان نرسید. ولی چقدر کمبود قدرت انتقاد در این نکته نهفته است که کمون را مقدس قلمداد کنیم و آن را خطا ناپذیر بدانیم و ادعا کنیم هر خانه ای که در آتش سوخته و هر گروگانی که تیرباران شده، کاملاً و بدون چون و چرا مستوجب این عقوبت بوده است! آیا این به معنی آن نیست که در اثنای ماه مه افرادی بوسیله مردم تیرباران شدند که اتفاقاً لزومی برای کشتن شان وجود نداشت و اتفاقاً خانه

خیلی خودمانی تر است زیرا سفینه ای که ما در آن نشسته ایم "مانیفیست حزب کمونیست" نامیده می شود که در فوریه ۱۸۴۸ منتشر گردیده است. در پاییز ۱۸۷۲، پنج نفر بلانکیستی - که از انترناسیونال استعفا داده بودند - یک برنامه سوسیالیستی ارائه دادند که تمام نکات عمده آن عیناً همان برنامه کمونیسم آلمانی کنونی بود. یعنی به این ترتیب استعفا آنها به خاطر آن بود که انترناسیونال زیر بار آن نرفته بود که مطابق دلخواه این پنج نفر دست به انقلاب بزند (۲) و حالا شورای این سی و سه نفر، این برنامه را با تمام بینش ماتریالیزم تاریخی آن پذیرفته است. اگر چه در انتقال آن به فرانسوی بلانکیستی - به استثنای مواردی که عیناً به نقل مانیفیست پرداخته اند - مرتکب اشتباهاتی شده اند. مثلاً در جمله زیر:

"بورژوازی با آخرین مظاهر تمام اشکال نوکری، بهره کشی از کار را با وضوح تمام عریان نموده و پرده ای را که در گذشته آن را مستور ساخته بود ، از هم دریده است. حکومت ها ، ادیان ، خانواده ها ، قوانین و سازمان ها در این جامعه - که صرفاً بر پایه اختلاف میان سرمایه داران و کارگران اجرتی استوار می باشد - بالاخره خود را به عنوان ابزار ستمی نشان داده اند که به کمک آنها بورژوازی سلطه خود را حفظ نموده و پرولتاریا را دچار خواری و مذلت کرده است".

قسمت اول "مانیفیست" را با این مطالب مقایسه کنید:

"مختصر کلام : بورژوازی استثمار آشکار ، بیشرمانه ، مستقیم و خشنی را جانشین استثمار کرده است که با توهمات مذهبی و سیاسی مستور بود و از تمام اقدامات ریاکارانه خود که تا کنون با شیوه ای آبرومندانه و پروائی پارسا مایانه همراه بود ، پرده برداشته است. پزشک ، قاضی ، کشیش ، شاعر و دانشمند را به صورت کارگر مزدی اجیر خود، در آورده است و حجاب ظریف و حساس مناسبات خانوادگی را از هم دریده و آن را تبدیل به یک رابطه پولی نموده است". و قس علیهذا.

البته هر قدر از تئوری به پراتیک نزدیک تر می شویم ، ویژگی این سی و سه نفر بیشتر مشخص می شود: "ما کمونیست هستیم زیرا می خواهیم بدون توقف در مراحل بینابینی و بدون مصالحه هائی که فقط پیروزی را به تعویق می اندازند و بردگی را طولانی تر می سازند به هدف نهائی خود نائل آئیم".

کمونیست های آلمانی، کمونیست هستند زیرا آنها در تمام مراحل بینابینی و مصالحه هائی که نه بوسیله خودشان بلکه بوسیله تکامل تاریخی آفریده می شوند هدف نهائی را با وضوح در مد نظر دارند (در چاپ ۱۸۹۴ در این قسمت چنین اضافه

فعالین چریک های فدایی خلق ایران در کانادا برگزار می کنند:

در گرامیداشت یاد و خاطره آقا یونگ که در دهم شصت و یکم خرداد برای آزادی و سوسیالیسم
در مقابل ارتجاع ایستاد و قهرمانان در راه آرمان های انقلابی خود جان باختند!

سخنرانان:

- نورایمان قهاری، دکتر روان شناس
- ✓ «جنگ روانی و فراموشی تاریخی، دو فاکتور کلیدی در سرکوب جامعه»
- محمد هشتی، از باز ماندگان قتل عام سال ۶۷
- ✓ «کشتار خونین دهه شصت، نمودی از ماهیت جمهوری اسلامی»
- کلیپ کیستد اینان!

زمان: شنبه ۹ سپتامبر ۲۰۱۷ ساعت ۱۹ تا ۲۳
مکان: تورنتو - کانادا

Thornhill Community Centre 7755 Bayview Avenue
Thornhill, Ontario L3T 4P1

فعالین چریک های فدایی خلق ایران
تورنتو کانادا



هنوز من تپد قلبی در اعماق این خاک
هنوز من جوشد چشمه ای در این مرداب

بر شرر ستاره ها در آسمان فروزانند
هنوز من جهد آتش از درون فلات

سپیده از سداقت تو من روید و باز
نامت بلند باد، ای از سلاله فریاد

تو رفتی ولی ز سرخس خونست
کنون فتاده رمشه به قامت جلا!

www.siahkal.com

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!